

# نبرد خلق

مرگ بورژوازم خمینی  
زنده باد صلح و آزادی

کارگران و زحمتکشان  
متحد شوید

ارگان  
سازمان چریک های فدایی خلق ایران

شماره ۱۱۹

دوره چهارم سال یازدهم - اول اردیبهشت ۱۳۷۴

صفحه ۱۲

## قیام مردم جنوب تهران

«این انقلاب است که در اکتبرآباد رخ داده است» (خبرگزاری فرانسه)

شهادت فرزندان عزیز ملت ایران به دست مزدوران رژیم را به خانواده‌های داغدار و همه مردم ایران تسلیت می‌گوییم.  
خانم مریم رجوی

## اول ماه مه روز جهانی کارگران گرامی باد

\*\*\*\*\*

پیام سازمان چریکهای فدایی خلق ایران  
به مناسبت اول ماه روز جهانی کارگران

\* میلیونها کارگر در سراسر جهان طی ۱۰۹ سال گذشته در مبارزه علیه دیکتاتورها، مرتجعین، غارتگران، جنگ‌افروزان، ستمگران و استثمارکنندگان جان باخته‌اند و یا در زندانها زیر شکنجه و آزار قرار گرفتند اما مبارزه کارگران همچنان ادامه دارد و تا هنگامی که ظلم و ستم و استثمار وجود دارد، این مبارزه تا تحقق زندگی انسانی برای کارگران و رنجبران ادامه خواهد یافت.  
در صفحه ۲

### انفجار در ساختمان فدرال آکلاما

روز ۳۰ فروردین یک انفجار بزرگ در یک ساختمان فدرال در شهر آکلامای آمریکا اتفاق افتاد و این ساختمان را کاملاً ویران ساخت. در این عملیات تروریستی تاکنون نزدیک به ۴۰ تن کشته و تعداد زیادی زخمی شده‌اند. تعداد زیادی از کشته‌شدگان کودکان بوده‌اند که در این ساختمان به مهد کودک می‌رفتند. ساختمانی که به وسیله تروریستها منفجر شده، شش طبقه و محل ادارات رفاہ اجتماعی، امور بازنشستگان ارتش، مهد کودک و چند نهاد و اداره دیگر است. انفجار به وسیله اتوبوسی حاوی مواد منفجره که در مقابل این ساختمان پارک شده بود، روی داده و صدای آن تا فاصله ۵۰ کیلومتری شنیده شده است. به دنبال این عمل تروریستی مطبوعات و رسانه‌های خبری گزارشات زیادی در مورد عوامل احتمالی این انفجار منتشر کردند. مقامات پلیس در مورد عوامل این عمل تروریستی هنوز اطلاعی در اختیار عموم قرار نداده‌اند. بیل کلینتون رئیس‌جمهور آمریکا بلافاصله پس از انفجار اعلام کرد که به شدت با تروریستها مقابله خواهد کرد. بسیاری از مطبوعات و رسانه‌های خبری بنیادگرایان اسلامی را سبب این عمل تروریستی اعلام کرده‌اند. آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت ایران، ضمن محکوم نمودن این عمل تروریستی، درگذشت تعدادی از شهروندان آمریکا را به رئیس‌جمهور این کشور تسلیت گفت.

### بنیادگرایی اسلامی از دیدگاه سمیرامین

صفحه ۵

### شکست سیاست «بازگشت» و تجربیاتی از آن

در صفحه ۹

### جنایت در الجزایر ادامه دارد

محمد عبدالرحمانی سردبیر روزنامه مشهور المجاهد به دست تروریستها به قتل رسید.  
در صفحه ۸

### سرکوب کردها توسط دولت ترکیه

عملیات نظامی دولت ترکیه برای نابودی حزب کارگران کردستان، کاملاً شکست خورده و دولت خانم چیلر به دنبال راهی برای خروج از این وضعیت است.  
در صفحه ۳

صبح روز سه شنبه ۱۵ فروردین اسما، دهها هزار نفر از مردم جنوب تهران در نقاط مختلف منطقه اسلامشهر دست به یک تظاهرات گسترده زدند. این قیام دلیرانه که بنا به گزارش خبرگزاریها بزرگترین تظاهرات مردمی علیه رژیم آخوندی طی سالهای اخیر بوده، ساعتها ادامه داشته و رژیم از زمین و هوا به مقابله با مردم پرداخت و تعدادی را کشته و زخمی نمود. چند ساعت پس از شروع تظاهرات سازمان ما طی اطلاعیه‌ای خبر آن را به شرح زیر در اختیار رسانه‌های گروهی قرار داد.

« امروز صبح، ۱۵ فروردین ۱۳۷۴، مردم محروم رباط‌کریم در جنوب تهران، در اعتراض به گران شدن کرایه وسائط نقلیه، اقدام به تظاهرات و بستن جاده‌های اصلی منطقه نمودند. نیروهای سرکوبگر رژیم در رباط کریم اقدام به سرکوب جنبش اعتراضی مردم می‌کنند. در مقابل مردم جان به لب آمده در ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه صبح اقدام به محاصره پاسگاه نیروهای سرکوبگر رژیم نموده و آن را به طور کامل خلع سلاح می‌کنند. براساس گزارشات واصله تا این ساعت (۲ بعد از ظهر - وقت پاریس) مردم کلیه بانکها و پمپ بنزینها را به آتش کشیده‌اند. به دلیل مسلح بودن تعدادی از مردم، درگیری در بعضی نقاط به صورت مسلحانه ادامه دارد. رژیم آخوندی برای جلوگیری از گسترش دامنه اعتراض به سایر نقاط شهر تهران، منطقه رباط‌کریم و اسلامشهر را کاملاً تحت محاصره قرار داده است. ورود به این منطقه و خروج از آن به کلی ممنوع اعلام شده است. براساس اخبار رسیده تاکنون حداقل ۹ نفر از مردم بی‌دفاع و بی‌گناه کشته و تعداد زیادی زخمی شده‌اند. رسانه‌های تحت کنترل رژیم تاکنون هیچ خبری در این رابطه انتشار نداده‌اند.»

تظاهرات مردم جنوب تهران در منطقه اسلامشهر پس از رباط کریم در شهرک اکبرآباد در بعداز ظهر همان روز ادامه یافت. مردم به جان آمده با حمله به سرازر سرکوب رژیم و خلع سلاح این سرازر به درگیری با مزدوران رژیم سرکوبگر آخوندی پرداختند. جوانان انقلابی به خبرگزاری فرانسه که از منطقه تظاهرات گزارش نموده گفته‌اند: «این انقلاب است که در اکبرآباد رخ داده است». خانم مریم رجوی رئیس‌جمهور برگزیده شورای ملی مقاومت طی پیامی به مردم به پا خاسته جنوب تهران گفت: «با بزرگداشت قیام قهرمانانه شما، به ویژه تجلیل از نقش دلیرانه زنان آزاده جنوب تهران در این قیام شجاعانه، و با درود به روان پاک شهیدان و دعا برای شفای مجروحان، شما را به پایداری و همبستگی و تداوم این خیزش حق‌طلبانه فرا می‌خوانم و شهادت فرزندان عزیز ملت ایران به دست مزدوران رژیم را به خانواده‌های داغدار و به همه مردم ایران تسلیت می‌گوییم». ستاد فرماندهی مجاهدین در داخل کشور طی اطلاعیه‌ای در تاریخ ۱۶ فروردین اسامی تعدادی از کشته‌شدگان و مجروحان این قیام بزرگ مردمی را به اطلاع رسانه‌های گروهی جهان رساند. بنا به این اطلاعیه تا ظهر روز چهارشنبه ۱۶ فروردین این اسامی از میان کشته‌شدگان مشخص شده است. زیبا رشیدی (یک دختر ۱۲ ساله)، محمدرضا مهرانگیزی (۲۲ ساله)، محمد پرونده (۲۵ ساله). رژیم آخوندی پس از سرکوب وحشیانه این تظاهرات در نقاط مختلف جنوب تهران نیروهای مزدور خود را مستقر و حالت حکومت نظامی اعلام نشده ایجاد کرده است. در این تظاهرات جوانان و زنان نقش مهمی بعهده داشتند. اما مهم‌ترین خصوصیت این تظاهرات که توجه رسانه‌های گروهی جهان را به خود جلب کرده، انجام آن در تهران بوده است. علاوه بر آن باید به سازمان‌یافته بودن این تظاهرات اشاره نمود که به ویژه سران رژیم را سخت به وحشت انداخته است. خبر این تظاهرات به طور گسترده در سراسر جهان انتشار یافته و مراجع بین‌المللی مختلف سرکوب این تظاهرات، دستگیریها و اعدامهای پس از آن توسط رژیم را به شدت محکوم کرده‌اند.

شکست تهاجم تروریستی رژیم خمینی علیه دفتر مجاهدین در بغداد

در صفحه ۱۲

پس از ۱۵ سال سکوت  
کنسرت‌های با شکوه خانم مرضیه

هرچه گسترده تر باد مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی

## پیام سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگران

کارگران و زحمتکشان

در آستانه صدونهمین سالگرد اول ماه مه روز جهانی کارگران، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به همه کارگران و زحمتکشان جهان و بویژه به کارگران و زحمتکشان ایران درود می‌فرستد. ما یاد کارگرانی که در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع و برای صلح، دموکراسی و سوسیالیسم جان باختند را گرامی می‌داریم و به همه کارگرانی که تحت فشار، شکنجه، زندان و رفتار غیرانسانی و تحقیرآمیز هستند درود می‌فرستیم و با مبارزه کارگران و زحمتکشان و بویژه با کارگران ایران ابراز همبستگی می‌نماییم. روز اول ماه مه ۱۸۸۶ کارگران شیکاگو در آمریکا در یک مبارزه متحد و گسترده با خواست ۸ ساعت کار روزانه، دست به یک تظاهرات گسترده زدند. نیروهای سرکوبگر به این مبارزه مسالمت‌آمیز آتش گشودند و تعدادی از کارگران را به شهادت و تعدادی کثیری را دستگیر و طی محاکمات سریع به اعدام محکوم نمودند. سرمایه‌داران حاکم و پلیس مدافع آنان این جنبش عادلانه را سرکوب نمود. اما ندای حق‌طلبانه آنان که در راه رهایی بپا خاسته بودند، خاموش نشد و به زودی خواست کارگران شیکاگو، به خواست تمامی کارگران و رنجبران جهان تبدیل شد و روز اول ماه مه به روز همبستگی کارگران جهان تبدیل شد. از آن تاریخ ۱۰۹ سال می‌گذرد. طی این دوران طبقه کارگر جهانی در مبارزه برای آزادی و رهایی، دست‌آوردهای بزرگ، پیروزیها و شکستهای مختلفی داشته است. اما بیکاری که با مبارزه کارگران در روز اول ماه مه در شیکاگو به یک سطح جدید بلوغ یافت، همچنان ادامه دارد. کارگران جهان طی این دوران دهها انقلاب، هزاران هزاران خیزش عمومی را تجربه کرده‌اند از پیروزیها و شکستهای این تحولات درسهای مهمی آموخته‌اند. آنان در مبارزه برای نابودی سلطه سرمایه‌داری و امپریالیسم جهانی راه سخت و طولانی و پرفراز و نشیبی را طی کرده‌اند. کارگران جهان در مبارزه علیه سیاستهای میلیتاریستی انحصارات تسلیحاتی و دولتهای مزدور و مدافع آنان، جنبشهای وسیع طمع‌طلبانه برپا کردند. کارگران در مبارزه علیه فاشیسم، نژادپرستی و بنیادگرایی شرکت فعال کرده و در این مبارزه قهرمانانه پیروزیهای سترگی بدست آوردند. میلیونها کارگر در سراسر جهان طی ۱۰۹ سال گذشته در مبارزه علیه دیکتاتورها، مرتجعین، غارتگران، جنگ افروزان، استثمارکنندگان جان‌باخته‌اند و یا در زندانها زیر شکنجه و آزار قرار گرفتند اما مبارزه کارگران همچنان ادامه دارد و تا هنگامی که ظلم و ستم و استثمار وجود دارد، این مبارزه تا تحقق زندگی انسانی برای کارگران و رنجبران ادامه خواهد یافت. در مسیر این راه پرفراز و نشیب کارگران هر کشور با توجه به مسائل مشخصی که با آن درگیر هستند، راه‌هایی خود را می‌جویند و پیش می‌روند. طبقه کارگر ایران نیز همچون کارگران سایر کشورها طی یک قرن گذشته در مبارزه‌های دشوار درگیر بوده و همچنان به این مبارزه ادامه می‌دهد. سنت برگزاری اول ماه مه در جامعه کارگری ایران سنت دیرینه‌ای است. کارگران ایران بهر شکلی که ممکن بوده روز اول ماه مه، روز بین‌المللی کارگران را گرامی داشته‌اند. مهمترین و دیرپاترین مسئله‌ای که کارگران ایران طی صد سال گذشته با آن درگیر بودند، فقدان تشکلهای مستقل کارگری بوده است. به جز سالهای بسیار محدودی، سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری از طرف دیکتاتورهای حاکم بر کشور ما به شدیدترین وجه مورد حمله و سرکوب قرار گرفته است. اما کارگران ایران همچنان به مبارزه برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری ادامه می‌دهند و در شرایط مشخص کنونی تحقق این خواسته را از طریق سرنوشتی رژیم آخوندی میسر می‌دانند. کارگران ایران طی سالهای حکومت ننگین ولایت فقیه تحت سخت‌ترین شرایط به سر برده‌اند.

شریک صنعتی بوعلی، اداره آب، شهرداری و اداره جهاد سازندگی، اعتصاب در کارخانجات ریسندگی و بافندگی سینین اصفهان، کارخانه سینان لوشان، کارخانه سرمایه‌سازی کازرون، کارکنان سد کیاسر، کورپوزخانه‌های مرند، شرکت حمل و نقل بستان، کشت و صنعت کارون، شرکت پانله شهرضا، شرکت گسترده جهان‌نما در مجمع فولاد مبارکه، کارخانه صنایع پشم اصفهان و اعتصاب کارکنان راه‌آهن تهران و حرکات جمعی اعتراضی در کارخانجات نخ ناب اصفهان، کارخانه سپاهان اصفهان کارخانجات ریسندگی و بافندگی شاهین‌شهر اصفهان، کارخانه ریسندگی نوین شهرضا، شرکت خاک نسوز استان چهارمحال بختیاری و صدها حرکت اعتراضی و اعتصابی دیگر. رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در مقابل این حرکات اینجا و آنجا مجبور به عقب‌نشینی شد اما پس از مدتی مبادرت به دستگیری و یا اخراج کارگران پیشرو و فعال نموده است. اما مبارزه و مقاومت کارگران همچنان ادامه داشته و مسلماً در سال آینده افزایش خواهد یافت.

کارگران و زحمتکشان ایران.

حرکات اعتراضی، اعتصابی و جنبشهای عمومی کارگران نشان می‌دهد که مبارزه طبقه کارگر ایران هرچه بیشتر و بیشتر خصلت سیاسی داشته و جهت اصلی آن علیه رژیم حاکم است. کارگران ایران به‌خوبی دریافته‌اند که این رژیم سرکوبگر و غارتگر و سرمایه‌داران و بازاریان چپاولگر مدافع آن دشمن اصلی آنان در این مرحله هستند. از این جهت مبارزه کارگران حتی در اقتصادتر شکل آن، خصلت سیاسی پیدا می‌کند. با این وجود مبارزه کارگران به‌علت آنکه فاقد هماهنگی بوده و به‌طور مجزا صورت می‌گیرد، نمی‌تواند دستاوردهای قابل توجهی برای کارگران داشته باشد. مبارزه کارگران ایران همچنین باید در پیوند با جنبش مقاومت انقلابی قرار گرفته تا شرایط برای سرنوشتی رژیم حاکم هرچه بیشتر فراهم شود. در اینجاست که وظیفه کارگران پیشرو و عناصر انقلابی که در درون جنبش کارگری فعال هستند، برجسته می‌شود. در شرایطی که رژیم دیکتاتوری و مذهبی حاکم، امکان هرگونه تشکل صنعتی و سیاسی را از کارگران سلب کرده و در شرایطی که وظیفه اصلی سرنوشتی رژیم حاکم است، عناصر فعال و پیشرو جنبش کارگری باید مبادرت به تشکیل «هسته‌های مخفی مقاومت» در کارخانه و در محلات کارگری نمایند. این تشکلهای کوچک و مخفی، اما آگاه و پرتحرک قادر خواهند بود مبارزه کارگران کارخانه‌های مختلف را در پیوند با یکدیگر قرار داده و کل این مبارزه را در پیوند با جنبش مقاومت انقلابی قرار دهند. این تشکلهای می‌توانند از تمامی اشکال مبارزه استفاده کرده و مبارزه طبقه کارگر ایران را هرچه بیشتر به سمت یک مبارزه متحد و یکپارچه برای سرنوشتی رژیم ارتجاعی حاکم هدایت کنند. در شرایط بحرانی کنونی که توده‌های هرچه بیشتری به مبارزه قاطع با رژیم حاکم دست می‌زنند، طبقه کارگر ایران در مقابل وظیفه مهمی قرار دارد. کارگران ایران باید به‌مثابه یک طبقه مداخله‌گر مهر و نشان خود را بر جنبش عمومی مردم ایران بزنند. این وظیفه و تکلیف کارگران پیشرو و عناصر فعال جنبش انقلابی است که جنبش کارگران را به سمت یک جنبش عمومی، همگانی برای سرنوشتی قهرآمیز رژیم ولایت فقیه هدایت کنند. متقابلاً وظیفه جنبش انقلابی و مسلحانه مردم ایران است که برای پیوند هرچه بیشتر با جنبش طبقه کارگر و زحمتکشان ایران تلاش‌نماید. مبارزه کارگران، زحمتکشان و توده‌های مردم ایران هرروز بیش از پیش ابعاد گسترده‌تر و خصلت عمیق‌سیاسی به‌خود می‌گیرد. این مبارزه بدون تردید تا سرنوشتی رژیم پوسیده ولایت فقیه پیش خواهد رفت. سرنوشتی رژیم استبدادی-مذهبی ولایت فقیه نابود باد امپریالیسم. زنده‌باد استقلال، دموکراسی، صلح و سوسیالیسم

پیروزیها جنبش طبقه کارگر ایران  
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران  
اول اردیبهشت ۱۳۷۴

خمینی و دارودسته ارتجاعی او نه فقط حقوق دموکراتیک کارگران ایران را به رسمیت نشناختند، بلکه تعرض وسیعی را به سطح زندگی و معیشت آنان سازمان دادند که نتایج وخامت‌بار آن زندگی میلیونها کارگر ایرانی را تهدید می‌کند. جمهوری اسلامی در مقابل تشکلهای مستقل کارگری که از بطن انقلاب ۲۲ بهمن بوجود آمده بود، انجمنهای اسلامی، شوراهای اسلامی و خانه کارگر را بوجود آورد و این نهادهای ارتجاعی هم عامل اضماعه جمل و خرافات در بین کارگران بوده و هم بشاب بازوهای نیروهای سرکوبگر رژیم عمل می‌کنند. رژیم خمینی در حالیکه خود را مدافع «مستضعفین» اعلام می‌کرد، هر روز ستم و اجحاف بر کارگران را افزایش داد. بسیاری از کارگران آگاه و پیشرو را از کار بیکار و یا دستگیر، زندانی و اعدام نمود. به اخراج گسترده زنان کارگر مبادرت ورزید. در مقابل افزایش سرسام‌آور تورم، دستمزد کارگران را افزایش نداد. بدون شک کارگران ایران اولین قربانی سیاستهای ضد مردمی رفسنجانی و دارودسته او تحت عنوان «تعديل اقتصادی» بوده‌اند. در زمینه کارگری این سیاست منجر به اخراج گروه گروه از کارگران ایران تحت عنوان «تعديل نیروی انسانی» شده است. وضعیت اسفناک کارگران ایران و تعرضی که رژیم به سطح زندگی و معیشت آنان سامان داده، آفندر آشکار و غیرقابل انکار است که بسیاری از گردانندگان و مطبوعات وابسته به رژیم نیز بدان اذعان دارند. در سال گذشته طبقه کارگر ایران دوران سخت و پرمشقتی را گذراند. رشد سرسام‌آور قیمتها و سقوط قیمت ریال، بیش از همه زندگی کارگران را تحت فشار قرار داد. کمالی وزیر کار رژیم در سال گذشته اعلام کرد که: «در حال حاضر درآمد کارگران فقط حدود یک چهارم هزینه‌های آنان را تحت پوشش قرار می‌دهد». بسیاری از کارخانه‌ها در سال گذشته تعطیل و کارگران آن به اردوی بی‌شمار بیکاران اضافه شدند. کارخانه‌های زیادی در آستانه تعطیل و یا نیمه تعطیل قرار گرفتند. در حالی که در سال ۷۳ فقط ۲۲/۸ درصد به حقوق کارگران اضافه شد، کارگران با تورم بالای ۵۰ درصد مواجه بودند و این در حالی است که افزایش تورم شتاب سرسام‌آوری بخود گرفته و ۷۰ درصد رسیده‌است. در مقابل این شرایط فاجعه‌بار کارگران و زحمتکشان ایران ساکت نبوده و به اشکال مختلف علیه این شرایط و رژیم آخوندی که سبب اصلی این اوضاع است به مبارزه برخاسته‌اند. طبقه کارگر ایران طی یک سال گذشته در چندین جنبش عمومی بطور فعال شرکت نمود. شرکت در قیام مردم قزوین، تظاهرات گسترده در تبریز و سرانجام شرکت فعال در مبارزه قهرمانانه مردم جنوب شهر تهران از مهم‌ترین آنهاست. علاوه بر این کارگران ایران در سال گذشته به صدها حرکت اعتراضی و اعتصابی در کارخانجات دست زدند. اعتصاب طولانی و گسترده رانندگان کامیون در اصفهان، حرکت اعتراضی در کارخانه ریسندگی و بافندگی زاینده‌رود اصفهان، اعتصاب در هزاررود کارگاه سنگ‌بری در شهرهای مختلف استان اصفهان که بیش از ۴۰ روز ادامه یافت، اعتصاب در کورپوزخانه‌های منطقه ارومیه، حرکت جمعی اعتراض در کارخانه آجر ماشینی کردستان، اعتصاب کارگران کارخانه اتمسفر کرج، اعتراض جمعی در کارخانه رادیاتور اتوبوس و کارخانه آزمایش، نپتون، جام پارس، شرکت کوره، حرکت جمعی اعتراضی رانندگان اتوبوسرانی شیراز، اعتصاب کارگران شهرداری خوی، اعتصاب در کارخانه خامیاف اصفهان، اعتصاب در کارخانه مولد الکترولوکس ساوه و حرکات جمعی اعتراضی در شرکت شیمیایی رنگ اصفهان، صنایع ابریشم گیلان، کارخانه‌های ریسندگی شماره ۱ و ۲ کاشان، اعتصاب و اعتراض جمعی در بسیاری از کارخانجات همدان و منجمله کارخانه ماکارونی و پوشتاک

## اخبار و رویدادها

### سند رسمی دولت آلمان

روز پنجشنبه دوم فروردین ۱۳۷۴، سرانجام پس از ماهها کشمکش، سند رسمی دولت آلمان در مورد چگونگی ترور دکتر صادق شرفکندی و همراهانش در دادگاه برلن قرائت شد.

به گزارش خبرگزاری فرانسه یک گزارش محرمانه که توسط سازمان اطلاعاتی داخلی آلمان تهیه شده و روز پنجشنبه، در دادگاه متهمان به قتل دکتر صادق شرفکندی رهبر حزب دمکرات خوانده شد، تایید می‌کند که سفارت حکومت اسلامی ایران در بن در این عملیات تروریستی که با نام رمز «بزرگ علوی» انجام گرفت، دخالت داشته است. سازمان اطلاعات داخلی آلمان که تحت عنوان دفتر حفاظت از قانون اساسی آلمان در نخست‌وزیری آن کشور قرار دارد، در گزارش محرمانه خود که نتیجه تحقیقات مخفیانه سرویسهای اطلاعاتی آلمان پیرامون حادثه قتل دکتر شرفکندی و یارانش می‌باشد، نوشته است «ماموران اطلاعاتی حکومت اسلامی از طریق سفارت ایران در بن در این عملیات تروریستی دست داشتند». این گزارش که در دادگاه برلن خوانده شد و همان روز در روزنامه‌های آلمان انتشار یافت بر ارتباط کاظم دارابی یکی از متهمین اصلی این پرونده با سفارت جمهوری اسلامی در آلمان سهر تایید می‌زند. در این محاکمه که اکتبر ۹۳ آغاز شده، چهار لسانی به همراه کاظم دارابی در جایگاه متهمین قرار دارند. یکی از وکلای مدافع خانواده‌های مقتولین قبلاً گفته سندی معتبر در اختیار دارد که متعلق به سرویسهای اطلاعاتی آلمان است و در آن ارتباط رژیم با این جنایت تایید شده است. وزیر داخلی آلمان تاکنون اجازه شهادت در مورد وجود این سند را به مقامات امنیتی آن کشور نداده بود، اما سرانجام متن آن در دادگاه خوانده شد. این سند برای نخستین بار در یک کشور غربی سازمانهای اطلاعاتی رژیم آخوندی را در دست داشتن در عملیات تروریستی مورد اتهام قرار می‌دهد.

### اعدام وحشیانه در عربستان سعودی

رادیو اسرائیل در برنامه روز ۲۴ فروردین اسماال گفت: «در هفته اخیر در مرکز شهر جدّه واقع در عربستان سعودی، ۷ تن به جرم انتقال مواد مخدر کردن زده شدند. ۴ تن از محکومین از شهروندان نیجریه و سه تن از آنان پاکستانی بودند. سال گذشته نیز در عربستان سعودی ۸۵ تن کردن زده شدند. در سه ماهی که از آغاز سال جدید می‌گذرد، این رقم افزایش یافته و تعداد مجرمینی که در عربستان به اعدام محکوم شده اند، به ۷۰ تن رسیده است.»

### در بارة کنفرانس جهانی زن در پکن

خبرگزاری رویتر در ۱۹/فروردین/۷۴: «کنفرانس مقدماتی ۳ هفته‌ای برای یک اجتماع بزرگ جهانی زن در پکن روز جمعه با سوزخراعت حل نشده‌ای در باره بهداشت و حقوق، پایان یافت و در نتیجه از یک جنگ خشن در میان فمینیستها، واتیکان و چند کشور اسلامی، خیر می‌دهد. ولی گرترودمونگلا، دبیرکل چهارمین کنفرانس جهانی زنان، که در ماه سپتامبر تعیین شده، می‌گوید او منتظر «تصمیمات محکم» از طرف هر یک از دولتها در پکن است. بیش از این برابری موضوع قابل

بحث نیست. همه پنیرفته‌اند که ما باید بین مردان و زنان برابری داشته باشیم و برنامه ما تاکنون یک نقشه راهما در چگونگی صاحب‌اختیار کردن زنان است. او افزود: دولتها باید آماده باشند مانند آن چه برای ارتش خرج می‌کنند، برای آموزش زنان و بهداشت زنان خرج کنند. با این حال، در میان نتایج پیش‌نویس دولتها در سه هفته گذشته یک سند از یک دردرس در پکن در میان هیات‌ها و ۲۰۰۰ گروه زنان که برای یک تلاش بزرگ آماده می‌شوند، سخن می‌گوید. بلاایزاک، عضو سابق کنگره از نیویورک، که یک گروه مهم مشاورتی زنان را اداره می‌کند، گفت: «سالهاست در ملل متحد این سیاست اجتماعی را پیش برده‌ایم. ما به عمل احتیاج داریم نه حرف». این سند طولانی شامل فقر زنان، آموزش، نقض بهداشت، جنگهای مسلحانه، حقوق بشر، محیط زیست و حقوق برابری در ساختار سیاسی و اقتصادی است. ولی در هر بخش بعضی از بندهای مهم برای شور بیشتر در پکن توزیع می‌شوند. اسناد مربوط به حقوق بشر و بهداشت جنجالی‌ترین هستند، در حالی که اسناد مربوط به خشونت و رفتار با دختران جوان عرصه جدیدی را می‌گشاید. اسناد در میان هیاتها با با توافق عمومی تایید شده اند. بنابراین پاپ و متحدینش، حدود ۸ کشور قدرت غیر رسمی وتو دارند. در زمینه حقوق بشر، گوانمالا، هندوراس، ایران، و سودان پاپ را در رهاکردن حقوق حل نشده زنان دنبال می‌کنند که ظاهراً به دلیل این است که صاحب اختیار کردن زنان در محیط زندگی خصوصی ممکن است ساختار خانواده را متزلزل نماید.

### هشدار عفو بین المللی

سازمان عفو بین‌الملل در تاریخ ۱۸/فروردین/۷۴ اطلاعیه زیر را صادر کرد. به دنبال تظاهرات در اسلامشهر، حومه جنوب غربی تهران، در ۴ آوریل ۱۹۹۵، که طی آن احتمالاً ۱۰ نفر توسط سپاه پاسداران به ضرب گلوله کشت شده‌اند صدها نفر دستگیر گردیده‌اند، بنا به گزارش رسیده، به اقدام دستگیرشدگان اجازه دسترسی به دستگیرشدگان داده نشده و به آنها گفته شده که دستگیرشدگان به زندان نامعلومی برده شده‌اند و عفو بین‌الملل از بابت ریسک شکنجه و بدرفتاری با آنها نگرانی دارد. در ضمن این سازمان از این ترس دارد که بازداشت‌شدگان برطبق استانداردهای بین‌المللی حقوق بشری محاکمه عادلانه نشوند و تعدادی از آنها ممکن است اعدام شوند. گزارش شده این تظاهرات زمانی شروع شد که حدود ۲۰۰ نوجوان از اکبرآباد، یک شهرک فقیرنشین مجاور، برای افزایش اخیر بلیطهای اتوبوس و درخواست برای آب آشامیدنی بهتر در اسلامشهر به راهپیمایی دست زدند. ادعا می‌شود این تظاهرات به اعتراض گسترده‌تری علیه سختگیری اقتصادی، منجمله دوبرابرشدن قیمت سوخت، تبدیل شد. گزارشات دلالت براین دارند که پاسداران انقلاب به روی تظاهرکنندگان آتش گشوده و هلی‌کوپترهای پلیس به طرف تظاهرکنندگان گاز اشک‌آور شلیک کردند.

اطلاعات زمینه: رادیو ایران در اکتبر ۱۹۹۴ گزارش کرد که مجلس قانونی را به تصویب رسانده که «برای کنترل تظاهرات غیر قانونی و سرکوب قیامها، شورشها و ناآرامیهایی که بدون استفاده از سلاح گرم قابل کنترل نیستند، استفاده از سلاح گرم مجاز می‌باشد».

نگرانیهای درازمدت عفو بین‌الملل از پروسه محاکمات و شکنجه در جمهوری اسلامی ایران همچنان ادامه دارد. این سازمان به ویژه نگران محاکمات توسط دادگاههای انقلاب است که محاکمات در آنها برطبق استانداردهای به رسمیت شناخته شده بین‌المللی صورت نمی‌گیرند و محاکمات معمولاً در داخل زندان و در مقابل دوربین صورت گرفته و بسیار کوتاه هستند و چند دقیقه‌ای بیشتر به طول نمی‌انجامند و متهمین دسترسی به وکیل مدافع ندارند و از حق استیناف محرومند. هیچگونه اقدام قابل توجهی که باعث حفاظت از دستگیرشدگان باشد صورت نگرفته و نگرانی از ریسک شکنجه و بدرفتاری وجود دارد».

## سرکوب کردها توسط دولت ترکیه

**عملیات نظامی دولت ترکیه برای نابودی حزب کارگران کردستان، کاملاً شکست خورده و دولت خانم چیلر به دنبال راهی برای خروج از این وضعیت است.**

روز ۲۹ فروردین سال گذشته، در حالی که مردم کردستان ترکیه و عراق برای برگزاری مراسم نوروز آماده می‌شدند، دهها خودروی نظامی با انبوهی نیروی نظامی که تعداد آن بالغ بر ۳۵ هزار نفر می‌شد، وارد کردستان عراق شدند. جنهای بمب‌افکن و نیروهای زرهی، همراه با توپخانه سنگین در این تهاجم وحشیانه دولت ترکیه شرکت دارند. هدف دولت ترکیه از این عملیات نابودی پایگاهها و نیروهای حزب کارگران کردستان (P.K.K) است. سخنگویان دولت ترکیه این عملیات را بزرگترین عملیات نظامی ترکیه در طول تاریخ جدید این کشور دانست. در روزهای اول سخنگویان ارتش ترکیه در باره «فتوحات» نظامی خود ارقام مبالغه‌آمیزی منتشر کردند. اما اکنون که یک ماه از این عملیات سرکوبگرانه که ضمناً دخالت آشکار در امور داخلی کشور عراق است، می‌گذرد، رسانه‌های خبری متعدد از شکست عملیات نظامی دولت ترکیه خبر و گزارش منتشر می‌کنند. دیویدجانسون سخنگوی وزارت امور خارجه امریکا، اقدام دولت ترکیه را عملیات «دفاع از خود» نامید. در مقابل اتحادیه اروپا و بسیاری دیگر از کشورها، عملیات دولت ترکیه را متقض حقوق بین‌المللی اعلام کردند. رژیم خمینی در ابتدا از طریق محمدرضا باقری سفیر رژیم در ترکیه، برای ارتش ترکیه «آرزوی موفقیت» نمود. روز قبل از عملیات سلیمان دیرلر رئیس‌جمهور ترکیه، در یک تماس تلفنی با رفسنجانی، نیت ارتش ترکیه در این تهاجم را توضیح داده است. دولت ترکیه به جای تایید حقوق مردم کردستان ترکیه، وضعیت داخلی کردستان عراق را دلیل رشد و نفوذ حزب کارگران کردستان اعلام می‌کند. اما افکار عمومی جهان و نیروهای ترقیخواه ترکیه، خواستار به رسمیت شناختن حقوق کردهای ترکیه بوده و برای توقف عملیات نظامی دولت خانم چیلر به اقدامات گسترده‌ای دست زده‌اند.

با گذشت زمان و ناکامی ارتش ترکیه در نابودی رزمندگان حزب کارگران کردستان، دولتهایی که در مقابل این تهاجم وحشیانه سیاست تاییدآمیز و یا مثل رژیم خمینی سیاست مزورانه در پیش گرفته بودند، مجبور به تن دادن به خواست افکار عمومی بین‌المللی که خواستار خروج نیروهای ترکیه از خاک کردستان عراق هستند، شده‌اند. خانم چیلر که در روز ۲۹ فروردین در واشنگتن با بیل‌کلینتون ملاقات نمود به خبرنگاران گفت «ارتش ترکیه به بخش عمده هدفهای خود در شمال عراق رسیده است و آنجا را به زودی ترک می‌کند». (رادیو فرانسه ۲۴/۱/۳۰)

هم زمان با این عملیات گسترده، حزب کارگران کردستان، ضمن اتخاذ تاکتیکهای پارتیزانی در منطقه نبرد، دست به یک تهاجم سیاسی در اروپا زده است. به گزارش خبرگزاریها در تاریخ ۲۴ فروردین اسماال، پارلمان در تبعید کردها در کشور هلند و در شهر لاهه شروع به کار کرد. دولت هلند به خواست امریکا و دولت ترکیه برای جلوگیری از برگزاری نشستهای پارلمان کردها تن نداد. رویدادهای روزهای آینده نشان خواهد داد که دولت ترکیه از این اشغال نظامی و تهاجم گسترده طرفی نخواهد بست و مجبور است به شکست خود باز هم اعتراف کند.

## به مناسبت ۲۷ اردیبهشت ، روز جهانی ارتباطات او جی سیمپسون ، نمایشی از قدرت و وسایل ارتباط جمعی

— سعید کیوان

جدید مجلس و «باب‌دول» فرد قدرتمند سنا، آشکارا از قطع بودجه دولت به منظور رفاه اجتماعی، قطع سوسیبد برای افراد کم‌درآمد، قطع امکانات برای اقلیتها و بی‌بضاعتها، کم کردن عمومی مالیاتها (که اولین برنده آن کمپانیهای بزرگ و بانکها هستند)، فشار هرچه بیشتر بر مهاجرین غیر قانونی (که در ایالات کالیفرنیا خود را در شکل لایحه ۱۸۷ بروز می‌دهد) (۴)، شمشر را از رو می‌بندند. جناح راست از بزرگترین شوی تاریخ وسایل ارتباط جمعی این امکان را می‌یابد که صداهای مخالف این گردش برآست را که غالباً از سوی اتحادیه‌های کارگری و نیروهای مترقی مطرح می‌شود، تحت‌الشعاع قرار دهد. فرصتی که نیروهای راست افراطی بدون آن، حتی با وجود بکارگیری امکانات گسترده راستپای مذهبی که شامل بیش از ۱۳۰۰ ایستگاه محلی، دو کانال سراسری PTL و CBN که هر کدام به اندازه ABC کارمند و حقوق‌بگیر دارند و در تحریک احساسات محافظه‌کارانه، میلیتاریستی، ضدکمونیستی و ضد اتحادیه‌های کارگری علیه خواستهای اقلیت استفاده می‌شود(۵)، نمی‌توانست به توفیق انجام آنها نایل آید. در مورد عدم اشتیاق وسایل ارتباط جمعی در پرداختن به اینگونه رویدادهای سیاسی و واقعی در جامعه آمریکا، فاکتورها بسیار است. به عنوان مثال می‌توان واقعه سپتامبر ۱۹۸۱ را ذکر کرد. در آن تاریخ در شهر واشنگتن دی‌سی طی تظاهراتی نیم میلیون کارمند و کارگر در خیابانها علیه سیاستهای ریگان دست به اعتراض زدند. این بزرگترین تظاهراتی بود که تا آن تاریخ در آن شهر صورت می‌گرفت. رسانه‌های جمعی به جای انعکاس این رویداد سیاسی، ازدواج پرنس «چارلز» و ولیمید انگلیس و «دایانا» را با تفصیل و آب و تاب در پربیننده‌ترین ساعات خود نمایش دادند. (موضوعی که بیش از ده سال از آن تاریخ هنوز توسط رسانه‌های همگانی آمریکا در مورد اختلافات زناشویی، ترکیب اندام «دایانا» و روابط عاشقانه جداگانه آندو با دیگران موشکافانه مورد بررسی قرار می‌گیرد). نمونه دیگر در سال ۱۹۸۲ به وقوع پیوست. طی فراخوان گروههای طرفدار صلح در شهر نیویورک در اعتراض به افزایش تسلیحات هسته‌ای، یک میلیون نفر دست به راهپیمایی گسترده‌ای زدند. این تظاهرات در نوع خود بی‌سابقه بود و از سوی ناظران بعنوان بزرگترین تظاهرات تاریخ آمریکا ارزیابی گردید. اما در آن روزها شبکه‌های تلویزیونی صرفاً ترجیح دادند که بیشتر توجه خود را به وقایع ورزشی معطوف کنند.

در یک کلام ماجرای «اوجی سیمپسون» از ظرفیتها و نقاط قوتی برای تبدیل شدن به یک موضوع جنجالی که تمامی افکار عمومی آمریکا را در بر بگیرد برخوردار بود. وسایل ارتباط جمعی در شناسایی و پرورش این نقاط قوت و مالا تبدیل آن به بزرگترین نمایش هیستریک تاریخ، از خود ویژگیهای درخشانی را به نفع ظهور رسانند. سود حاصله از این کسب و کار عظیم غیر قابل تصور است و در این میان اگر این سود کلان نصیب کمپانیا و صاحبان وسایل ارتباط جمعی می‌شود، راست‌ترین چشم‌بندی بزرگ و در گرو گرد و خاک سیرک عظیم «اوجی سیمپسون» سود سیاسی را از آن خود ساختند.

\*\*\*\*\*

زیرنویس:

- ۱- شبکه تلویزیونی NBC منتقل به کمپانی جنرال الکتریک است. از این رو اخبار و برنامه‌های حفاظت از محیط زیست بندرت می‌توانند راه خود را برای نمایش در این شبکه بیابند.
- ۲- یکی از بهترین منابع در این مورد  
Inventing reality - by Michael parentil:  
The Politic of the mass media  
۳ و ۵ - از فصل نهم کتاب  
Democracy for the Few - by Michael parentil  
۶- بر طبق این لایحه مهاجرین غیر قانونی در ایالات کالیفرنیا که اکثراً شامل اتباع شور مکزیک و کشورهای آمریکای جنوبی می‌شوند از اولیه‌ترین حقوق انسانی مانند حق استفاده از امکانات بهداشتی و تحصیلی محروم می‌گردند.

نقش وسایل ارتباط جمعی در بکارگیری همه جانبه تکنولوژی در آگراندیسمان قضیه و سپس تبدیل آن به مشغولیت ذهنی همگان و بهره‌برداری استادانه صاحبان سرمایه و کمپانیا جای تأمل بیشتری را از اصل موضوع می‌طلبد. قطعاً هر روز که هیئت منصفه به صدور حکم برای «اوجی» نزدیکتر می‌شود، سوددهی موضوع برای تلویزیونها و دیگر رسانه‌های همگانی تصاعدی افزایش می‌یابد و در نهایت برندگان و بازندگان اصلی پرونده در لاس‌وگاس تعیین خواهند شد!

در آمریکا هشتاد درصد کانالهای تلویزیونی متعلق به سه شبکه CBS، NBC(1) و ABC است و این سه شبکه به همراه شبکه تمام خبری CNN (که در دهه اخیر نقش روزافزونی در پوشش خبری آمریکا و جهان ایفا کرده است)، کنترل تقریباً اکثر ایستگاههای تلویزیونی را در اختیار دارند. بقیه ایستگاههای تلویزیونی ارتباط با شبکه‌های فوق‌الذکر نیستند، وابسته به NET یا Educational Network هستند که توسط بنیاد «فورد» اداره می‌شوند. بنیاد «فورد» عمدتاً در کنترل بانکهای وابسته به «مورگان» و «راکفلر» قرار دارد. در مورد نقش و قدرت کنترل وسایل ارتباط جمعی بر افکار عمومی آمریکا بسیار گفته و نوشته شده و حتی آثار و منابع بسیار ارزشمندی نیز در این خصوص چاپ شده است (۲).

«منفعت برای وسایل ارتباط جمعی در آمریکا غیر قابل تصور است. همچون کمپانیهای دیگر، کمپانیهای وسایل ارتباط جمعی در زمینه‌های مختلف، چاپ، انتشار اخبار و صنایع فیلم در سراسر آمریکای لاتین، آسیا، خاورمیانه را مثل اروپا و آمریکای شمالی کنترل می‌کنند» (۳) و در این رابطه شهید اصلی سناتور دولتی و حکومتی نیست. صاحبان و گردانندگان وسایل ارتباط جمعی تعیین می‌کنند که چه شخصی، چه حقیقتی و چه جنبه‌ای از واقعیات و کدام ایده‌ها به دسترس عموم برسد. این در حالی است که رسانه‌های همگانی به لحاظ بازدهی اقتصادی خود متکی به گرفتن تبلیغات از کمپانیهای بزرگ هستند. تبلیغاتی که گاه نرخ آن در میان رویدادهای ورزشی مثل «سوپربول»، «فینال فوتبال آمریکایی بین AFC و NFC» - به دقیقه‌ای یک میلیون دلار می‌رسد. قطعاً تنها کمپانیهایی مثل AT&T، پیسی‌کولا و کارخانه‌های اتومبیل سازی و آجوسازی قادرند که مبلغی در حدود ۵۰۰ هزار دلار برای فقط ۳۰ ثانیه بپردازند. گرم نگهداشتن هرچه بیشتر جریان دادگاه «اوجی سیمپسون» در ارکستری که با هارمونی بی‌نهایت عالی می‌کوبد و هر جزء به موقع ساز خود را می‌نوازد، نرخ این تبلیغات را افزایش می‌دهد. دست ناسرتی سرد در رهبری این ارکستر چنان همه را به وجد می‌آورد که حتی از مشوقه‌ها و زنان سابق وکلای «اوجی» گرفته تا خدمتکار چند خانه آن‌طرفتر نیز به چهره‌های جنجالی روز مبدل می‌شوند. مجلات «تایم» و «نیوزویک» اعلام می‌کنند که پرفروش‌ترین شماره‌های سال ۱۹۹۴ آنتهایی بودند که عکس و تفصیلات ماجرای «اوجی» در آنها درج شده بود. علیرغم ابراز تفرق افکار عمومی در زیاده‌روی وسایل ارتباط جمعی در تحت پوشش قرار دادن موضوع دادگاه که گاه و بیگاه در مصاحبه‌ها و نظرسنجی‌ها اعلام می‌شود، کسی را یازار جستن از ورطه این هیستری نیست. افکار عمومی اروپا نیز با حیرت به این موضوع خیره شده است. علاقمندی اروپائیان اما در تعیین مجرم یا بیگناهی «اوجی سیمپسون» نیست، بلکه آنان انگشت به دهان قدرت کمپانیهایی از قبیل «مردوخ» را نظاره‌گردند. «مردوخ» یک قلم روزنامه‌های اصلی انگلستان، استرالیا، نیویورک، شیکاگو و شبکه کیبل اروپا را در تملک دارد و همچنین شریک کمپانی سینمایی «فوکس قرن بیستم» است.

همزمان با جریان دادگاه «اوجی سیمپسون» تغییری قابل توجه در مجلس قانونگذاری و کنگره آمریکا صورت می‌گیرد. پس از ۴۰ سال برای اولین بار جمهوریخواهان، آن هم از راست‌ترین جناحها بر سیاست آمریکا در هر دو مجلس تفوق می‌یابند. «نیوت کینگریج» سخنگوی همزمان با جریان دادگاه «اوجی سیمپسون» تغییری قابل توجه در مجلس قانونگذاری و کنگره آمریکا صورت می‌گیرد. پس از ۴۰ سال برای اولین بار جمهوریخواهان، آن هم از راست‌ترین جناحها بر سیاست آمریکا در هر دو مجلس تفوق می‌یابند. «نیوت کینگریج» سخنگوی

تعمیرش بر صفحات اول روزنامه‌ها و مجلات و تلویزیونهاست. نامش در سرتیتر اخبار رادیوها، شوهای محاوره‌ای، مصاحبه‌ها به گوش می‌رسد. موضوعش نقل هر مجلس خانوادگی، هر گپ دوستانه و محیط کار و اداره و فروشگاههاست. او زندگانی امروز ایالات متحده آمریکا را تماماً به خود اختصاص داده است. او «اوجی سیمپسون O.J.Simpson» نام دارد. در سراسر آمریکا کسی را نمی‌توان یافت که نام او را نشنیده، عکسش را ندیده و موضوعش را نداند. همه با نام او آشنایی دارند. حتی اجتماع خارجیهای مقیم آمریکا نیز هر روزه از طریق رسانه‌های همزمان خود از آخرین رویدادهای مربوط به او مطلع می‌گردند. از طریق چند شبکه اصلی و چندین خبرگزاری این موضوع به سراسر اروپا و دیگر نقاط جهان ارسال می‌شود. حتی خبرهایی شنیده شده که برخی در ایران نیز از طریق آنتنهای بشقابی جریان «اوجی سیمپسون» را تعقیب می‌کنند. این است بی‌سابقه‌ترین، عمیق‌ترین و فراگیرترین ماجرابی که در طول تاریخ وسایل ارتباط جمعی توانسته یک کشور را به زیر سلطه درآورد.

در ماه ژوئن ۱۹۹۴ هزاران بیننده، «اوجی سیمپسون» ستاره سابق فوتبال آمریکا که مدتی هم هنرپیشه فیلمهای سینمایی و تلویزیونی بوده را تحت اسکورت بیش از ۲۰ اتوبیل پلیس بر صفحات تلویزیونها خود مشاهده کردند. همسر سابق «اوجی»، «نیکول براون» به همراه دوست پسرش در خانه نیکول در حالی که در خون خود غوطه‌ور بودند، یافت شدند. آنها توسط ضربات کارد فردی ناشناس به قتل رسیده بودند. بلافاصله براساس بسیاری از شواهد و قرائن و سابقه رابطه «اوجی سیمپسون» و نیکول براون، در هنگام زندگی مشترک و دوران پس از جدایی، و پیدا شدن دستکش خون‌گلود در منزل سوپر ستاره فوتبال آمریکا، او در مظان اتهام قرار گرفت و بازداشت شد.

علاوه بر ثروت چند میلیونی «اوجی سیمپسون» و استخدام تیم وکلای مدافع متشکل از چندین وکیل درجه یک به همراه وکلای مشاوران، چندین تخصص DNA و کارشناسان مختلف دیگر که دستمزدشان بالغ بر ۸۰۰ دلار در ساعت می‌شود صحنه‌گردان این ماجرا هستند، از این پس رسالت آفرینش جنجال عمومی بازار افکار عمومی بدوش این به اصطلاح «میدیا» یا وسایل قدرتمند ارتباط جمعی می‌افتد. آنگونه که معمول جنجالهای معمول روز آمریکاست و بنا به جذایبت و سرانجامش، طول عمرهای متفاوتی دارند و عموماً از طریق رسانه‌های همگانی هدایت می‌شوند، این بار ماجرای «اوجی» از چندین نقطه قوت متفاوت شکل می‌گیرد که هم به لحاظ فراگیری و تسلط بر افکار عمومی به خاطر محبوبیت ستاره سیاهپوست فوتبال و هم به علت طولانی شدن جریان دادگاه استثناء می‌شود. برخلاف سوءاستفاده جنسی «مایکل جکسون» در روابط با کودکان یا ماجرای «تانیا هاردینگ» (قهرمان تیم ملی پاتیناژ آمریکا که شکستن پای رقیبش را برای عدم ورود به المپیک زمستانی نروژ طرح‌ریزی کرده بود) و برادران «مندی» (دو برادر که والدین خود را به قتل رسانده بودند) و در یکی دو سال اخیر اغلب ستونهای روزنامه‌ها، برنامه‌های رادیوها و پربیننده‌ترین ساعات تلویزیونها را به خود اختصاص داده بودند، ماجرای محاکمه «اوجی سیمپسون» همه چیز را در دست تصاحب می‌کند. سابقه ورزشی و ثروت چند میلیونی‌اش، چهره جنجالی «نیکول» و پرونده جنایی پیچیده از جمله نقاط قوتی هستند که رسانه‌های جمعی در خیره ساختن چشمان مردم به کلاه سیلندر و بیرون کشیدن خرگوش در بزرگترین تردستی تاریخ صدها میلیون دلار سود را به جیب کمپانیا، شرکتها و صاحبان رسانه‌های همگانی آمریکا سرازیر می‌سازند.

صرفنظر از واقعیت ماجرا، یعنی اینکه آیا «اوجی» برآستی همسر سابق خود را به قتل رسانده یا آنطور که خود «اوجی» مدعی است برایش پاپوش دوخته شده است ویا اینکه آن دستکش آغشته به خون در خانه «اوجی» توسط پلیس سفید پوستی که سابقه و انگیزه‌های نژادپرستی داشته، گذاشته شده و مطابقت آزمایشات DNA با خون اوجی تا چه حد مفروضه به حقیقت است،

## بنیادگرایی اسلامی از دیدگاه سمیو آمین

منبع: مجله مصری (قضا یا فکریه)

تاریخ: ژانویه ۹۲

تنظیم و ترجمه: سعید احمدی

بنیادگرایی و مسائل پیرامون آن، بخشهای زیادی را در جهت شناخت این پدیده و چگونگی برخورد با آن بوجود آورده است. اختلافات موجود در این مباحث تئوریک دارای ریشه‌های معرفتی و طبقاتی معینی است. اطلاع فعالین جنبش انقلابی ایران از دیدگاههای صاحب‌نظران مسائل سیاسی و ایندولوژیک، امری ضروری و در جهت پیشبرد جنبش انقلابی است. نبرد خلق در گذشته به چاپ مقالات متعددی در این زمینه مبادرت ورزیده و در این شماره دیدگاه دکتر سمیو آمین را به چاپ می‌رساند.

دکتر «سمیر امین» اندیشمند مارکسیست، در سال ۱۹۳۱ در شهر پورسعید مصر به دنیا آمد. او پس از پایان تحصیلات متوسطه برای ادامه تحصیل به پاریس رفت و در رشته اقتصاد و حقوق سرفق به اخذ دکترا شد. به نوشته خود او، از سن ۱۱ سالگی به کمونیسم علاقه پیدا کرد و از ۱۴ سالگی به مطالعه کتب سیاسی و مارکسیستی پرداخت. همزمان با ادامه تحصیلات خود در پاریس به فعالیتهای سیاسی دانشجویی روی آورد و با مجله «دانشجویان ضد استعمار» که در سالهای ۱۹۴۹ تا ۵۲ توسط «ژاک وژرس» انتشار می‌یافت همکاری نمود و فعالانه در جنبش‌های استقلال‌طلبانه و ترقی‌خواهانه جهان عرب و آفریقا مشارکت نمود. در کنار این فعالیتهای، او به کنکاشهای نظری خود ادامه داده و به نقد و بررسی عملکرد احزاب کمونیست و کشورهای «سوسیالیست» پرداخت و تلاش خود را به مسائل تئوریک مارکسیستی و به ویژه مشکلات جهان سوم و علل عقب‌ماندگی این کشورها معطوف نمود. از او تاکنون حدود ۳۰ کتاب و بیش از ۱۰۰ مقاله تحلیلی در مورد مسائل مختلف اقتصادی، سیاسی و نظری انتشار یافته که علاوه بر عربی، فرانسه و انگلیسی به زبانهای متعددی ترجمه شده است.

«سمیر امین» از سال ۱۹۵۷ تا ۶۰ در «سازمان توسعه اقتصادی مصر» و از سال ۱۹۶۰ تا ۶۳ به عنوان مشاور در وزارت برنامه بودجه مالی مشغول به کار شد. استاد اقتصاد در دانشگاه پواتیه، ونسن و داکار. از سال ۱۹۷۰، رئیس «انستیتوی آفریقایی توسعه اقتصادی» وابسته به سازمان ملل و از سال ۱۹۸۰ مدیر دفتر آفریقایی پژوهشهای استراتژیک برای آینده آفریقا» بوده است. مقاله زیر ترجمه بخشهایی از مقاله‌ایست که سمیر امین در مجله مصری «قضا یا فکریه» و در نقد کتاب «دین و دولت» «برهان غلیون» منتشر نموده است.

برهان غلیون در کتاب خود تحت عنوان «دین و دولت» چنین حکم کرده که تمدن «غربی» (اروپایی) تمدنی مسیحی است و تمدن ما تمدنی «اسلامی». شاید در ظاهر این حکم او درست بنظر آید اما فقط در ظاهر! من در اینجا به نقش مهم مسیحیت و اسلام در شکل‌گیری جوامع اروپایی و مسلمان و حق خلقها در پایبندی به ارزشهای مذهبی و جنبه‌های مثبت این ارزشها نمی‌پردازم اما آنچه در اینجا از نظر من مهم است این است که آیا اولاً این ارزشها، صرفنظر از نقش اساسی آنها در شکل‌یابی روحیات ملل، فرق اساسی‌ای با یکدیگر داشته‌اند یا آنکه در واقع امر کاملاً مشابه هم بوده‌اند؟ دوم آنکه آیا به هنگام نگرش به این ارزشهای کلی به اندازه کافی به مکانیسم، عملکردها و قوانین جوامع معاصر پرداخته شده است یا نه؟ به نظر من جواب این سوال منفی است و نمی‌توان خصوصیات سرمایه‌داری را از طریق بررسی پایبندیهای مردم معینی به ارزشهای اخلاقی عام چون آزادیخواهی، فداکاری، برادری و عدالت‌خواهی و غیره دریافت. بلکه باید به امور دیگری که فعالیتهای جامعه در آن عرصه‌ها به نمایش درمی‌آید، همچون روابط مالکیت، مکانیسم بازار

و غیره پرداخت. نادیده‌گرفتن این عوامل ما را از فهم ویژگیهای واقعی این جوامع ناتوان می‌کند، زیرا جوامع مسیحی می‌توانند فئودالی، سرمایه‌داری یا سوسیالیستی باشند همچنانکه جوامع اسلامی می‌توانند اینگونه باشند. بنابراین کوشش در جهت پرداختن و اکتفا کردن به پوسته مذهبی جوامع، ما را از رویارویی با مسائل مبتلا به آن ناتوان می‌کند.

به نظر من سرشت اصلی فرهنگ رو به گسترش جهان، سرشتی سرمایه‌داری است و نه «غربی»، «مسیحی»، زیرا هم اکنون سرمایه‌داری نظامی فراگیر و جهانیست. براین پایه ویژگیهای اصلی فرهنگ کنونی (ومن در اینجا از فرهنگ صحبت می‌کنم زیرا مفهومی به مراتب فراتر از مذهب است) در ارتباط مستقیم و لاینفکی با نیازمندیهای قوانین و عملکردهای بازتولید جوامع سرمایه‌داریست.

«برهان» در کتاب خود می‌نویسد که این ارزشها در جوامع اسلامی معاصر نیز حضور داشته و در حال گسترش است، من نیز با او هم عقیده‌ام و تعجبی ندارد که این خصوصیات به طور سالم‌آمیزی با ارزشهای مذهبی هم‌زیستی نمایند همچنانکه در اروپا نیز پرستش کالا با ارزشهای مسیحیت هم‌زیستی می‌نمایند. آن کسی از این وضعیت متحیر می‌شود که به اندازه کافی به امر انعطاف‌پذیری ادیان بها نداده باشد. حال به نقد سخنان روشنفکرمانهای که امروز خواستار تاکید بر «هویت» خود است می‌روم. عده‌ای از جمله «برهان» معتقدند که فرهنگها ماهیتاً با یکدیگر متفاوتند و لذا همواره سعی نموده‌اند به اشکال گوناگون بر ضرورت حفظ «هویت» پافشاری کنند. به نظر من این دیدگاه از پایه نادرست و غیر تاریخی است. از نظر من کوشش جهت یافتن «هویت» خود نشاندهنده بحران جوامعی است که از رویارویی با مسائل واقعی پیشروی خود درمانده و یا شکست خورده‌اند. تاریخ ثابت کرده است که جوامعی که در تکامل خود توفیق داشته‌اند خود را در هر مرحله با واقعیهایی روز تطابق و مداوماً هویت خود را تغییر داده‌اند، بدون آنکه سواًلی از کیفیت و چگونگی هویت اصلی خود که اکنون مد روز شده است بنمایند. بعنوان نمونه، جوامع «مسیحی» مشرق زمین به تدریج به جوامعی عربی اسلامی تبدیل شده‌اند (ومن در این مورد با «برهان» در نقد نقطه‌نظرات فولکلوریک که به ویژگیهای مبتذل و ظاهری چنگ انداخته‌اند کاملاً هم عقیده‌ام). من براین اعتقادم که جوامعی که اکنون مشکل «هویت» را طرح می‌کنند، جوامعی هستند بیمار که از بحرانی عمیق رنج می‌برند حال آنکه جوامع دیگر به مسیر تکامل خود ادامه می‌دهند بدون آنکه از سرانجام این تکامل سواًلی بنمایند. بنابراین پی‌جویی هویت همواره یکی از عارضه‌های بحران، بن‌بست و تنگنا در این جوامع است. من همچنین با «برهان» در مورد چگونگی پرداختن او به امر «لائیسیته» نیز هم‌عقیده نیستم چون که او حاکمیت لائیسیته در غرب پیشرفته و در واقع سرمایه‌داری را از شرایط عینی‌ای که منجر به تحول شیوه تولید سلط در این جوامع شده است جدا می‌کند و تنها به کشمکشهای سیاسی ایندولوژیک بین کلیسا، دولت و جامعه مدنی بسنده می‌کند، چنانکه تو گویی، تحول به لائیسیته نتیجه ناگزیر مقتضیات و چیرگی منطق ایندولوژیک خاص دول غربی بوده است!

به اعتقاد من در عصر سرمایه‌داری، رابطه میان ایندولوژی (روینا) و روابط اجتماعی متأثر از شیوه تولید (زیربنای) و براین اساس مضمون و محتوای خود این ایندولوژی با تمام آنچه که در کلیه جوامع ماقبل سرمایه‌داری وجود داشته، صرفنظر از خصوصیات و اعتقادات مذهبی هرکدام از آنها، بطور ریشه‌ای و ماهوی تفاوت بوده و بنظر من این امر در درجه اول ناشی از

تحول رادیکال جایگاه و نقش اقتصاد در نظامهای قدیم به نظام جدید بوده است. تحولی که براساس آن پایه ایندولوژیهای مطلق‌گرا که نقش هژمونیک در شکل‌یابی آن جوامع داشته و از همین رو اعتقادات مذهبی بعنوان منبع اصلی مشروعیت حاکمیتها در خدمت این ضرورت بوده است سست شده و به جای آنها ایندولوژی‌های همگام با نیازمندیهای بازتولید جامعه سرمایه‌داری با مضمون و محتوایی اقتصادگرا متداول شده است. این به نوبه خود جدایی سیاست از مذهب را تحمیل کرده و مضمون اصلی لائیسیته و شرط اولیه شکل‌یابی دموکراسی به مفهوم کنونی آن را رقم زده است و روشن است که لائیسیته به هیچ وجه به معنای الفاء دین همچنانکه برخی فلاسفه ماتریالیست عینی مطرح می‌کنند نیست. چنین نگرشی به ما اجازه می‌دهد که حساب مذهب را به عنوان اعتقادی متافیزیک، از دین به عنوان پدیده‌ای اجتماعی جدا کنیم. اما «برهان» با نادیده‌گرفتن این اصل تنها به طرحهای ساده‌انگارانه‌ای چون بورژوازی مساویست با لائیسیته و یا «بی‌طرفی» سرمایه‌داری در مورد نقش دین در جامعه و... اکتفا کرده است. و به اعتقاد من نارسایی احکام «برهان» در مورد تحریبات لائیسیته در کشورهای عربی نیز از همین امر ناشی می‌شود. از دید او لائیسیته در مراحل از حاکمیت بورژوازی لیبرال و سپس در مقاطعی از زمامداری پان‌عربیها در این کشورها به اجرا درآمده و با «شکست» روبرو شده است. ولی من معتقدم که لائیسیته علیرغم برخی ظواهر آن که برهان به آنها اشاره کرده، نه در این کشورها به اجرا درآمده و نه می‌توانست به اجرا درآید و سرنشست آن همچون اجرای دموکراسی بورژوازی در این جوامع بوده است و این واقعیت نه ربطی به «ویژگیهای» اسلام دارد و نه به مشکلات چگونگی پیاده‌کردن آنها و یا ایندولوژیهای حاکم، چه لیبرال و چه پان‌عرب، بلکه اشکال اصلی ناشی از ویژگی خاص ابر بودن (بی‌ریشگی) سرمایه‌داری کشورهای «محیط» در مقایسه با دستاوردهای سرمایه‌داری در کشورهای «مرکز» است که این پدیده نیز به نوبه خود نتیجه بلافصل مکانیسم گسترش سرمایه‌داری در عرصه جهانی است. گسترشی که ضرورتاً قلب‌بندی کنونی جهانی را به وجود آورده و می‌آورد. از این رو به نظر من، غیاب دموکراسی و لائیسیته واقعی که کلیه جوامع حاشیه سرمایه‌داری ناشی از این واقعیت و نه بعلت ریشه‌های تاریخی و اعتقادات مذهبی این کشورها بوده است، امری که در مورد بسیاری از کشورهای مسیحی آمریکای لاتین و یا آفریقای غیر اسلامی نیز صدق می‌کند. شاید عده‌ای این حکم را مبالغه‌آمیز بدانند اما من در این مورد اصرار دارم و مایلیم وارد جزئیات بیشتری که قبلاً در جاهای دیگر به آنها اشاره کرده‌ام، شوم.

دموکراسی بورژوازی هنوز نتوانسته است در جوامع حاشیه سرمایه‌داری ریشه پیدا کند و در بهترین حالت همچنان جزئی و ناقص باقی مانده است. در مورد نمونه‌های «موقتی»‌ای که در بزنگاههای بحرانی به ظهور رسیده نیز، این جنبشها عمدتاً اشکالی پوپولیستی یافته و از نظر مضمون با دموکراسی در تضاد قرار گرفته است، بهمین جهت از دید من، ایندولوژی محلی در تمام این کشورها دائماً ویژگی «مطلق» خود را حفظ نموده‌اند. مثلاً «پان‌عربیسم» شکل مطلق چون اعتقادات مذهبی پیدا کرده و لااقل تا حدود زیادی جایگزین آن شده و یا ایفای همان نقش را بعهده گرفته است و به همین جهت نیز این ایندولوژی نه محتوایی واقعاً لائیک داشته و نه ادراک درستی از دموکراسی. حال بازگردیم به جهان اسلام، من نمی‌گویم که تاریخ جهان اسلام، همان تاریخ اروپای «مسیحی» بوده و یا اسلام و مسیحیت علیرغم فصل مشترکهای فراوان آنها و ادغام مذهب و حاکمیت در قرون گذشته توسط هر دوی آنها، کاملاً مشابه یکدیگر بوده‌اند، بلکه معتقدم که هر یک از این جوامع خصوصیات متعدد خود را داشته‌اند. برخی براساس تفاوتها و مذهبی و

## بنیادگرایی ....



عقیدتی و برخی به دلایل خارج از عرصه‌های مذهبی. همچنین در عصر کنونی یعنی عصر سرمایه‌داری حاشیه‌ای در مورد جهان اسلام، این کشورها همچون تمامی کشورهای جهان سوم، «دستاوردهایی» متفاوت و متمایز داشته‌اند. اما فصل مشترک همگی آنها «شکست» در «میوستن» به جوامع سرمایه‌داری پیشرو و مرکز و عدم تحول به آنها بوده است. و این شکست تنها مختص جوامع اسلامی معاصر نبوده بلکه کلیه جوامع و کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را شامل گشته است. من این شکست را ناشی از ویژگی گسترش سرمایه‌داری جهانی، مکانیسم و قوانین حاکم بر آن صرفنظر از ویژگیهای هویت از جوامع حاشیه سرمایه‌داری می‌دانم. اما در همین جا انکار نمی‌کنم که جوامعی نیز وجود دارند که بطور جزئی در چارچوب سرمایه‌داری حاشیه‌ای «موفق» بوده و گامهایی مثلاً در راه صنعتی شدن خود برداشته‌اند. (منظور من از صنعتی شدن، یعنی یافتن توانایی رویارویی با رقابت جهانی که تنها معیار «موفقیت» یا «شکست» برحسب منطق مسلط سرمایه‌داریست است). من معتقد نیستم که این موفقیت یا شکست نسبی تنها به یک عامل چه مادی (مثل وجود یا عدم وجود منابع و ثروتهای طبیعی) و چه معنوی مثل ویژگیهای اعتقادات مذهبی یا سیاسی و یا استراتژیهای توسعه هر کشور ربط دارد بلکه هر تجربه‌ای بایستی به تنهایی و با توجه به جمیع عوامل مشترک و خاص در چارچوب تحلیلی ملموس و عینی مورد بررسی قرار گیرد. در جهان اسلام به نظر من تنها یک «موفقیت» (به مفهوم محدود و نسبی آن) وجود داشته و آن تجربه ترکیه بوده و در کنار آن همه کشورهای اسلامی دیگر شکست خورده‌اند و این شکست تنها محدود به مناطق اسلامی جهان سوم معاصر نبوده بلکه شامل حال تمام قاره آفریقا نیز می‌شود. این گفته رایج در غرب که اسلام مخالف پیشرفت است به اعتقاد من کاملاً سطحی و برپایه «ثبات» در اسلام است که کاملاً با مفهوم انعطاف‌پذیری مذاهب که مفهومی کلی و اساسی است در تضاد قرار می‌گیرد.

حال ببینیم آیا لائیتیه ترکیه در این «موفقیت» نقشی داشته است؟ در این کشور به‌عنوان جامعه‌ای سرمایه‌داری حاشیه‌ای هم دموکراسی و هم لائیتیه کاملاً ناقص بوده از همین رو می‌بینیم که مثلاً «ناسیونالیسم» ترکی در این کشور همچون ناسیونالیسم پان‌عربیستها مفهومی مطلق پیدا کرده و تا حدودی به جای مذهب نشسته و به منبع اصلی مشروعیت حاکمیت بدل شده است. بهمین جهت لائیتیه ترکیه بی‌ریشه و در شکل «ابتدایی» خود باقی مانده و گاه در ردیف دشمنی با مذهب قرار گرفته است. اما دلایل «شکست» در کشورهای اسلامی، مثلاً در الجزایر یا مصر یا عربستان سعودی، کاملاً متفاوت است. عامل مشترک اسلام تنها یک عامل بوده است. با توجه به این که مقصود من در اینجا از اسلام به مفهوم اعتقادی مذهبی نیست بلکه مقصود اسلامی تاریخی، برای فهم جامعه معاصر و نقش آن در شکل‌یابی این جوامع است.

وضعیت کنونی جهان عرب، بایستی مستقل از کلیه جنبه‌های سیاسی ایدئولوژیک آن و براساس ارزیابی عمومی‌ای از مکانیسم گسترش سرمایه‌داری جهانی در این کشورها مورد بررسی قرار گیرد و نه آنکه تنها به ظواهر کشمکشهای ایدئولوژیک مثلاً میان بنیادگرایان کنونی و رژیمهای حاکم به ظاهر لائیک و دموکرات و یا کاملاً غیر دموکراتیک محدود گردد و الا نخواهیم توانست به ماهیت تنگناهای این کشورها و مسائل خروج از آنها دست یابیم. من اصلاً با پیشنهاد «برهان» در مورد برقراری دموکراسی واقعی چه در سیاست و چه در حاکمیت و در این چارچوب خواست او از بنیادگرایان جهت تبدیل شدن آنها به احزاب سیاسی دموکرات ملموس از ارزشهای اسلامی، مخالفتی ندارم. ای کاش که چنین شود. اما معتقدم که این دعوتها تنها نشان‌دهنده حسن نیتی است که هرگز

تحقق نخواهد یافت مگر آنکه مبارزات آزادیبخش به تغییرات رادیکالی خارج از چارچوبهای طبقات حاکمه و نیروهای سیاسی کنونی چه در صفوف بنیادگرایان و چه مستقل از آنها، دست یابد.

«برهان» در بخش دیگری نقطه‌نظرهای رایج کنونی در مورد عوامل برآمد بنیادگرایی کنونی را مورد نقد قرار داده و براین پایه نظریه «توطئه» یا همدستی جنبش بنیادگرایی با استعمار و آلت فعل بودن آنها در خدمت منافع غرب را رد کرده است. طبعاً من با «برهان» در این مورد موافقم، تنها به این دلیل ساده که تئوری «توطئه» هیچگاه در سیاست عمق و ریشه‌ای نداشته و ندارد. اما از یک طرف رد این تئوری به معنای عدم هم سویی اهداف و استراتژیهای این دو نیست و پاسخ به این سوال لازماًش بررسی و مطالعه اهداف واقعی جنبش بنیادگرایی و آن سیاستهاییست که آنها به هنگام حاکمیت محتمل خود به اجرا درخواهند آورد است و از طرف دیگر استراتژی ملموس استعمار در اوضاع و احوال کنونی که بعداً به آن باز خواهم گشت باید مورد مطالعه قرار گیرد.

به نظر می‌آید که «برهان» برآمد بنیادگرایی را در تحلیل نهایی ناشی از این امر می‌داند که رژیمهای حاکم در کشورهای عربی و اسلامی، وابستگی به غرب را با لائیتیه و عدم وجود دموکراسی جمع کرده‌اند، از این رو مخالفت مردم با وابستگی و فقدان دموکراسی از کانال تکیه بر ارزشهایی که شکل‌دهنده هویت مردم یعنی اسلام هستند تلور یافته است. به نظر من این تفسیر کاملاً مغلوط و ناقص و بیشتر شبیه به آن چیزست که اسلامیتها در مورد خودشان می‌گویند. زیرا آنها هم «میداری اسلامی» خودشان را نتیجه طبیعی «شکست» سرمایه‌داری غرب و «سوسیالیسم» می‌دانند. اما واضح است که این شعار نه واقعی بلکه براساس مغفله و عدم فهم مکانیسم و کنه سرمایه‌داری و سوسیالیسم است. سرمایه‌داری به هیچ وجه، نه در عرصه جهانی و نه در جهان سوم (و از جمله در کشورهای اسلامی و عربی) شکست نخورده است. هدف سرمایه‌داری رشد و تحول مناطق عقب‌مانده و تبدیل آنها به کشورهای پیشرفته هرگز نبوده و نخواهد بود. غرغره کردن این شعار تنها تکرار شعارهای ایدئولوژیک غرب سرمایه‌داریست و هیچ ربطی به واقعیت مکانیسم سرمایه‌داری و منطق گسترش آن ندارد. زیرا منطق سرمایه برای تحقق بالاترین سود سکن به نفع بخش هژمونیک و در کوتاهترین مدت است که این امر لازماًش «رشد» برخی و «عقب نگاه» داشتن برخی کشورهای دیگر است و سرمایه‌داری خود عامل اصلی ایجاد این قطب‌بندی یعنی تضاد میان رشد و عقب‌ماندگی بوده و باید اعتراف نمود که در این زمینه به حق موفق هم بوده است! حال ببینیم سرمایه‌داری از میهن عربی، خاورمیانه‌ای ما در مرحله کنونی چه می‌خواهد؟ به نظر من در این مرحله هدف اصلی آنها، تضمین دستیابی به نفت منطقه است. آیا استعمار در این زمینه «شکست» خورده است؟ آیا رژیمهای کمپرادور به ظاهر «لائیک» و یا رژیمهایی که خود را اسلامی می‌دانند چه نوع سعودی خلیجی و چه نوع ایرانی آنها در برابر این هدف اصلی استعمار مانعی قرار داده‌اند؟

اما این حکم که سوسیالیسم شکست خورده است! را از کجا آورده‌اند؟ می‌گویند فروپاشی رژیم شوروی بهترین دلیل این شکست است. با آنکه صادر کردن این حکم هم اکنون صد روز شده ولی چنین قضاوتهایی سطحی، عجولانه و بی‌پایه‌ای حتی واقعیت تجربه شوروی را نیز مد نظر قرار نمی‌دهد. من از جمله کسانی هستم که از سی سال پیش این تجربه را مورد انتقاد قرار داده‌اند. از نظر من این رژیم نماینده مرحله‌ای از ساختمان سرمایه‌داری - و نه سوسیالیسم - در این کشور بوده و عدم وجود دموکراسی در آنجا نتیجه منطقی این واقعیت در اوضاع و شرایطی مشابه جوامع سرمایه‌داری حاشیه‌ای بوده است. از اینرو به هنگامی که این رژیم فروپاشی یا به تعبیری دقیق‌تر، تحول طبیعی آن بسمت شبیه

سرمایه‌داری سرعت گرفت، این امر به هیچ وجه سرا غافلگیر نکرد. هم چنین رژیمهای جهان سوم و عربی‌ای که خود را سوسیالیستی می‌خوانند از نظر من تنها رژیمهایی بودند که سعی داشتند مرحله‌ای از مراحل تکامل سرمایه‌داری را طی کنند و نه بیش از این. علیرغم آنکه برخی از آنها، بطور واقعی نیز با استراتژی استعمار بدلیل انتخاب راه و روش ملی خود و هم پیمانی با اتحاد شوروی در تضاد قرار گرفتند و بهمین جهت نیز «شکست» خوردند و روشن گردید که هدف واقعی آنها یعنی «ساختمان سرمایه‌داری ملی و مستقل» هدفی غیر قابل تحقق است و بطور منطقی به تحول بعدی آنان در جهت استقرار دوباره کمپرادوریسم خواهد انجامید.

من در مقابل این نقطه‌نظرات بی‌پایه و ضعیف در مورد علل و عوامل برآمد جنبش بنیادگرایی، مسئله را از دیدگاهی کاملاً متفاوت مطرح می‌کنم. از نظر من این پدیده، همچون بسیاری پدیده‌های دیگر که نقش مشابهی در مناطق دیگر محیط سرمایه‌داری دارند در درجه اول به ویژگی تراکم سرمایه در عرصه جهانی باز می‌گردد. در این زمینه گفته‌ام که مرحله توسعه سرمایه‌داری پس از جنگ بین‌الملل دوم (از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰) با ویژگی خاص جهانشمولی بی‌سابقه سرمایه از یکسو و دست‌آوردیهای جنبشهای آزادیبخش در جهان سوم رقم می‌خورد، دستاوردهایی که بطور عینی در تحقق این جهانشمولی از طریق صنعتی کردن کشورهای حاشیه و نوسازی اشکال حاکمیت در آنها پس از نیل به استقلال سیاسی، نقش مهمی در این زمینه ایفا کرده است. سپس اضافه نمودم که معیار «موفقیت» این تجارب بایستی براساس قدرت آنها در واردشدن به رقابت جهانی در بخشهای صنعتی نوین و برپایه منطق تسلط سرمایه، سنجیده شود. از این زاویه روشن است که کشورهای محیط هم اکنون به دو گروهبندی متمایز تقسیم می‌شوند. مناطقی که گامهای مهمی به سمت تحقق این قدرت رقابتی برداشته‌اند مثل کشورهای امریکای لاتین و جنوب شرقی آسیا و مناطقی نیز که گامهای کوچکی در جهت صنعتی شدن برداشته ولی به نظر می‌رسد که صنایع آنها هنوز قادر به رویارویی با بازار جهانی نمی‌باشند، (از جمله در میهن عربی، کشورهای الجزایر، مصر و عراق در این رده قرار دارند) و گروه دوم مناطقی هستند که اقتصاد آنها برپایه تقسیم کار ویژه مرحله قبلی بناشده و تخصص آنها در تولید مواد خام است. از این گروهبندی کشورهای نمتی خلیج که در واقع اقتصاد آنان از چارچوب این تخصص خارج نشده و ثروتهای آنها به معنای «موفقیتی» واقعی نیست در کنار کشورهای کشاورزی و فقیری چون سودان قرار می‌گیرند. در این میان برخی معتقدند که کشورهایی چون مصر، الجزایر و عراق به منزله گروهی میانی بین «موفقها» و «شکست‌خوردهگان» قرار دارند و صنایع آنها می‌تواند با اصلاح و رشد خود در جهت نیازسنجیهای ورود در رقابت جهانی تحول یابد و من تا حدودی با این تشخیص موافق هستم.

اما بطور خلاصه، گروه اول یعنی امریکای لاتین و آسیای جنوبی و شرقی از نظر من در آینده قلب سرمایه‌داری حاشیه خواهند بود می‌توان آنها را جهان سوم نامید حال آنکه گروه دوم در مرحله کنونی جهان چهارم را تشکیل می‌دهند که در پائین‌ترین طبقه‌بندی جهانی قرار گرفته‌اند. جهان اسلامی بطور کلی (به جز ترکیه و کشورهای آسیای میانه) به این جهان چهارم تعلق دارند که آفریقا و جنوب صحرا نیز از آن‌جمله‌اند. به اعتقاد من با حرکت از این زاویه می‌توان کیفیت جنبشها و عکس‌العملهای اجتماعی در برابر این واقعیت را بهتر تشخیص داد. هم اکنون شاهد تمایز کاملاً آشکاری بین جنبشهای توده‌ای در جهان چهارم و کشمکشهای سیاسی اجتماعی و ایدئولوژیک در جهان سوم هستیم. مثلاً در برخی از کشورهای جهان سوم صعود جنبشهای مبارزاتی و طبقاتی‌ای را می‌بینیم که با تکیه بر زمینه اجتماعی واقعی خود پوسته‌های سنتی را در نوردیده و خود را به



## بنیادگرایی ....



عنوان وزنه‌های نیرومند در عرصه ملی و در مشاجرات سیاسی حول دموکراسی و استراتژی تصمیم‌گیریهای اقتصادی تحمیل نموده‌اند. در این زمینه مقصود مشخصاً کشورهایی چون کره جنوبی و برزیل است که در آنها احزاب کار جدیدی بوجود آمده که به تدریج محدودیت‌های تاریخی پوپولیسم و کمونیسم سنتی را پشت سرگذاشته و به نیروی توده‌های متشکلی با توان و وزنه قابل توجهی در عرصه سیاسی تبدیل گشته و این امکان را به وجود آورده که رئیس حزب در انتخابات ریاست جمهوری به موفقیت برسد. اما در کشورهای جهان چهارم، جنبش توده‌ای در اشکال کاملاً متفاوتی ظهور می‌یابند که به نظر من بنیادگرایی کنونی یکی از آنها است. مهم‌ترین ویژگی روشن این جریان، نپرداختن به زندگی اقتصادی، اجتماعی واقعی مردم و احاله آن به آسمانهاست و اینها راه‌حلهای عمومی و مجردی چون «اسلام راه حل است» ارائه داده و از تبدیل این شعار مجرد به برنامه‌های ملموس که دربرگیرنده خواستها و نیازمندیهای عینی مردم و راه‌حل مشکلات اجتماعی و اقتصادی، باشد، خودداری می‌ورزند. با این حال بنیادگرایی توانسته توده وسیعی از مردم را به دنبال خود کشیده و بخشی از آنان را متشکل کند. چرا؟ به نظر من علت اصلی این موفقیت ناشی از ماهیت توده اصلی مورد خطاب این جنبش و وضعیت ملموس آنها در جهان چهارم بحران‌زده کنونی است. همچنانکه قبلاً اشاره کردم، اغلب مردم این کشورها در «حاشیه» و به دور از نظامهای فعال تولیدی جامعه قرار گرفته‌اند، لذا زمینه واقعی مبارزه در جهت بهبود سیستم تولیدی و مشارکت توده‌ای در اداره آن و ... به مقدار زیادی محدود است. این وضعیت طبعاً شرایط مساعدی برای رشد انواع کشمکشهای «حیابانی» و «تور» شخصیت‌های سیاسی را فراهم می‌آورد. همچنین می‌دانیم که بنیادگرایی از میان این نیروهای حاشیه‌ای و بویژه جوانان بیکار شکست‌خورده و خارج شده از مدارس که نه به تفکری نقاد دست یافته و نه کاری پیدا کرده‌اند بیشترین سربازگیری را کرده است، در حالی که نفوذ آنها مثلاً در طبقه کارگر و در کارخانجات به دشواری صورت می‌گیرد. از سوی دیگر رهبران این جریان‌ها اکثراً از بخشهای پایین طبقه متوسط که قربانیان فروپاشی اقتصاد در جهان چهارم بیرون آمده‌اند، اما از ارائه راه حلی واقعی جهت خروج از بحران با توجه به وضعیت «تجاری» شان ناتوانند و این امر سبب می‌شود که آنها نتوانند به وضعیت کمپرادوری اقتصاد انتقاد نمایند. مثلاً در ایران نیروی سیاسی اصلی حاکمیت را «بازار» به معنای بخشی از بورژوازی تجاری تشکیل می‌دهد. این امر آنها را از بخشهای دیگر چون صاحبکاران صنعتی و تکنوکراتها جدا می‌کند و طبیعی است که بازاریان کم‌سواد و غیرهمگون با عصر، به هم‌پیمانی خودبخودی با روحانیت و برخی از ثروتمندان روستا بخشهای حاشیه‌ای که قبلاً به آنها اشاره کردم و در جوامع اسلامی دامن‌ا حضور دارند و ... دست یابند.

حال می‌رسیم به این سوال که آیا تضادی واقعی بین آنهاست که در پشت شعارهای سیاسی اسلامی قرار گرفته و بخشهای حاکم وجود دارد؟ ابعاد و دامنه این تضاد و احتمالات تحول آن تا چه حد است؟ پاسخگویی به این پرسش لازمه‌اش، در درجه اول بررسی استراتژی سرمایه‌داری جهانی (استعمار) در این مرحله و در رابطه با جهان چهارم است.

برخلاف آن‌چه که تصور می‌شود، هدف استراتژیک سرمایه‌داری نه «خروج از بحران»، بلکه چگونگی اداره آن بشابه امری کاملاً متفاوت است. به نظر من کسانی که می‌گویند سرمایه‌داری باید بحرانهای خودش را حل کند، در واقع قربانیان سخن‌پردازیها و گزافه‌گوییهای بورژوازی هستند. از آنجا که بحران، در «سراکز» سرمایه‌داری پیشرفته، در جهان سوم به اصطلاح «موفق» و

جهان چهارم «شکست‌خورده» در اشکال متفاوتی ظهور پیدا می‌کند، وسایلی اداره بحران در هریک نیز متناسب با تفاوت اوضاع یکسان نیست.

در جهان پیشرفته (غرب)، حال دیگر سخنگویان ایدئولوژیک و سیاسی صریحاً از چگونگی اداره بحران صحبت می‌کنند. این دولت‌ها دیگر نه از لغو «بیکاری» صحبت می‌کنند و نه از بازگشت به رشد مداومی که در مراحل گذشته شاهد آن بوده‌اند. بلکه به جای آن چگونگی همزیستی با بیکاری و تئوری پیش‌راندن اقتصاد با دو سرعت را ترویج می‌کنند.

اما در جهان چهارم، هدف از اداره بحران، تضمین ادامه دستیابی به مواد خام (مثل نفت در مورد کشورهای ما) و استمرار سمت‌گیری کمپرادوری در روابط اقتصادی اجتماعی در این کشورهاست و نه پیش از آن. از آنجا که تحقق چنین هدفی مستلزم هیچگونه کوششی در جهت رشد و توسعه ای جوامع نیست، اداره بحران در این جوامع به معنای چگونگی اداره عدم ثبات و استقرار در عرصه سیاسی است و استعمار در زمینه انتخاب دولت و وسایلی لازم اداره «هرج و مرج» همچنان با تکیه بر پراگماتیسم عمل می‌کند. اگر دارودسته کمپرادور بتوانند با استفاده از وسایلی «غیر نظامی» و یا حتی تظاهر به کمی دموکراسی به حاکمیت خود ادامه دهند، هیچ مانعی در پشتیبانی از آنها وجود ندارد اما این امر پناه آوردن به دیکتاتوری‌های نظامی و یا غیر نظامی را در صورتی که اوضاع و احوال، پایان دادن به کشمکشهای دموکراتیک را ایجاب کند به هیچ وجه نفی نمی‌کند. در این چارچوب من معتقدم که استعمار ابتدا مانعی در این امر نمی‌بیند که دیکتاتوری‌ای بنام اسلام، اداره بحران را در وضعیتی که روشن شود که این شکل حاکمیت در موقعیت کنونی موثرتر است، به عهده گیرد و درست در این نقطه است که بنیادگرایان با استراتژی استعمار هم‌جهت می‌شوند. از اینرو بایستی براین پایه و در چارچوب استراتژی استعمار به تجارب تاریخی بنیادگرایان کنونی بنگریم. منظورم چه تجارب نسبتاً قدیمی مثل سعودی، پاکستان و چه جدیدتر مثل ایران انقلابی، سودان و افغانستان است. همچنین باید به مضمون احتمالی برنامه‌هایی که جریان‌ها بنیادگرا، مثلاً در الجزایر، مصر و کشورهای دیگر در صورت رسیدن به قدرت به اجرا در خواهند آورد بپردازیم، تمامی تجربیاتی که در اینجا به آنها اشاره کردم دارای خصائص مشترک زیرند:

۱- علیرغم سخنان برخی رهبران بنیادگرا در این مورد که «اسلام در اصل خود دموکرات است» (و من شخصاً هیچ شکی در این مورد ندارم و شأن اسلام در این مورد مثل هر اعتقاد و دین دیگری است) رژیمهای بنیادگرا در درجه اول، دموکراسی را یکسره و بطور کامل لغو کرده‌اند و حزب قدرتمندی که بنام اسلام به قدرت رسیده هیچ شکی در احتکار قدرت و تصمیم‌گیری بنام «اسلام» بخود راه نداده و از دیدگاه آنان مسلمانان دگراندیش ضرورتاً یا اشتباه کار و یا حتی «کافر» بوده‌اند. این درسی است که از رژیمهای اسلامی سنتی سلفیه (مثل سعودی) می‌گیریم که طبقه حاکم (در اینجا شیوخ قبائل) حاکمیت را بنام اسلام در احتکار کامل خود گرفته‌اند و یا رژیمهای اسلامی در پاکستان و سودان که در آنها بنیادگرایان با نظامیان در حاکمیت یک تازانه هم‌پیمان شده‌اند و یا عبرت‌آموزی از تجربه ایران به‌طوریکه حاکمیت «کمپرادوربازای» با بکارگیری شدیدترین شیوه‌های قهر و سرکوب جنبش اسلامی انقلابی (جهادین خلق) را به خون کشید و ایران کنونی دیکتاتوری‌ست که یونیفرمهای نظامی جای خود را به عمامه داده‌اند. این تجربه آخری به‌خصوص در مورد جناحهای انقلابی و مسلمان در مصر و کشورهای دیگر فوق‌العاده اهمیت دارد و آینده آنها را در هم‌پیمانی با بنیادگرایان بخوبی نشان می‌دهد. بدین‌ترتیب از آنجا که بنیادگرا هیچ ارزش و احترامی برای دموکراسی قائل نیست اختلافات سیاسی، با خون و جنگ فیصله می‌یابد. ما بطور نمونه افغانستان را در برابر خود داریم، به‌طوریکه حدود ۱۵ حزب اسلامی

در آن شرکت دارند و تنها فصل مشترک آنها «اجرای شریعت» است، بستن مدارس دخترانه، تحمیل حجاب و بیرون راندن زنان از اماکن کارشان است. اما به غیر از این موارد، هریک از آنها خود را نماینده «واقعی» راه حل اسلامی می‌داند و اکنون افغانستان را به جنگ داخلی بی‌سرانجامی که هیچ آینده‌ای برای پایان آن در افق مشاهده نمی‌شود درغلطانده‌اند. بطوریکه به گفته خود این احزاب، تعداد قربانیان و تلفات این جنگ داخلی بمتراتب بیش از جنگ با شوروی است و در این میان استعمار با وقاحت کامل به این وضعیت نگرسته و هیچ مانعی در راه ادامه آن ایجاد نمی‌کند شاید این نیز از جمله ادوات «اداره بحران» به شیوه آنهاست!

۲- رژیمهای بنیادگرا از به تحقق درآوردن هرگونه اصلاح اجتماعی‌ای خودداری کرده و عملاً منطق سرمایه داری کمپرادوری را بدون هیچ شک و سوالی پذیرفته‌اند. در این مورد نیز، همه تجربیات و از جمله تجربه ایران که در اصل پیشرفته‌تر از بقیه بوده، یکسان است. زیرا در ایران، بنیادگرایی با پریایی قیام مردمی برضد استعمار و مزدوران محلی آنها (شاه و طبقه حاکم) درهم آمیخت. با این حال رژیم خمینی جرأت نکرد حتی اصلاحات ارضی‌ای را که رژیمهای پوپولیست ناسیونالیست عرب به اجرا درآورده بودند را به انجام رساند. بلکه برعکس این رژیمها، ایران را از اهداف «رشد» رژیم شاه سابق، عقب‌تر برد و به‌جای آن رکود و حاکمیت کمپرادوری «بازار» را نشاناد. به‌همین جهت می‌بینیم در حالیکه در مرحله اولیه انقلاب ایران، استعمار همان رفتاری که با رژیمهای پوپولیست ضد استعمار در پیش گرفته بود، در دستور قرار داد، اما بعداً به هنگامی که چهره اصلی و محافظه‌کارانه رژیم هویدا گشت، استعمار نیز دریافت که این رژیم به قیمت پرتاب ایران از آمال و آرزوهای جهان سوم به قعر جهان چهارم، به یکی از ادوات «اداره بحران» برای استعمار در مرحله کنونی تبدیل گردیده است.

۳- در کشورهای عربی، بنیادگرایان، آرمانهای وحدت‌طلبانه و پان‌عربیسم را کنار گذارند. از آن جا که وحدت اعراب در صورت تحقق می‌توانست تهدیدی احتمالی در برابر اعمال هژمونی استعمار بر منطقه باشد، استعمار در برابر این کوشش بنیادگرایان نه تنها مانعی نیافت بلکه ششیدا از آن استقبال کرد و این تحول منفی نتیجه سریع خود را در جنگ دوم خلیج نشان داد و نیروی بااصطلاح «میداری اسلامی» هیچ مانعتی در راه تبدیل خلیج به دریای آمریکا ایجاد ننمود. یکی از اهداف استراتژیک و همیشگی استعمار، تضعیف کشورهای حاشیه بوده است. زیرا دولت کوچک و ضعیف تحت تاثیر فشارهای خارجی آسیب‌پذیرترند و لذا در مراحل بحرانی «متلاشی نمودن» کشورهای حاشیه، از جمله اهرمهای اداره بحران بوده است. کشور کوچک، گشایش در برابر تجارت جهانی و کمپرادوریسم را به سادگی پذیرفته و قادر به مقاومت در برابر آن نیست. استعمار برای رسیدن به این هدف از ادوات متعددی استفاده می‌کند و در این رابطه هیچگاه اصل طلائی «پراگماتیسم» را فراموش نمی‌کند، تکیه بر مسائل «مژداری» در افریقا، تشویق جریان‌های جدایی‌طلب (به نام حقوق خلقها و طبعاً دموکراسی) و همچنین تکیه بر جنگ مذاهب در خدمت این هدف بوده است. در میهن عربی، هم اکنون این استراتژی برای تجزیه عراق، با تکیه بر مسائل مالی (در مورد اکراد) و مذهبی (جداکردن شیعیان از سنیها) جریان دارد، بدون آن که «میداری اسلامی» مانعی در برابر اجرای آن باشد. همچنین طایفه‌گری در لبنان و دیدن در تنور اختلافات نژادی در مغرب عربی (جداکردن بربرها از اعراب) نیز از آن جمله‌اند.

به نظر من این خصوصیات یعنی رد دموکراسی و احتکار قدرت به نام اسلام و تبدیل آن به نوعی «کلیسا»، حل تضادها با تکیه به جنگ داخلی و سرکوب، جلوگیری از اصلاحات اجتماعی پیشرو و پذیرش کمپرادوریسم آن هم از نوع عقب‌ماندترین آن و عدم توجه به ملی‌گرایی و



## بنیادگرایی ....

وحدت‌طلبی عربی، همه اینها از جمله مشخصاتی است که بنیادگرایی معاصر را به جنبش سلفیه و ارتجاعی تبدیل می‌کند. از آنجا که بنیادگرا از نظر شیوه علمی (و دقیقتر بگویم غیر علمی خود) تفاوتی با سلفیه ندارد، از آن جا که نیروهای اجتماعی جذب شده به آن و از جمله کمپادروهای بازاری پایه اصلی آنها را تشکیل می‌دهند، لذا گنجه‌گوییهای بخشهای مختلف بنیادگرا تأثیری در تحول آینده آنها نخواهد داشت و از همین روست که می‌بینیم چگونه رژیمهای محافظه‌کاری چون عربستان هیچ مخالفتی در مشارکت «بنیادگرایان رادیکال» در جنبش عمومی بنیادگرایان، ایجاد نکرده‌اند.

اما در رابطه با تضاد میان آنها و دادرسته حاکم در این کشورها، به نظر من اینها همگی نمایندگان نیروهای اجتماعی و طبقات و منافعی هستند که در تحلیل نهایی در پروژه سرمایه‌داری وابسته و کمپرادور به یک نقطه می‌رسند. لذا تضاد میان آنها نه تضادی اصلی بلکه ثانویست و بهمین جهت نیز شیوه اداره این تضادها نیز غالباً متغیر و فرصت‌طلبانه است. مثلاً رژیم حاکم رسماً «غیر اسلامی»، «اجرای شریعت» را در دستور قرار می‌دهد و آموزش و تبلیغات را در اختیار شیوخ سلفی قرار می‌دهد... لذا سخن گفتن از اینکه این رژیمها لایتیکند از ریشه نادرست است و با این حال این شیوه اپورتونیستی حاکمیتها تا بحال نتیجه‌ای وارونه به بار آورده است، زیرا این امتیازدادنها، به تندروی رقیب که نمی‌توانند از احتکار نمایندگی اسلام صرفنظر کنند منجر شده است. بنابراین کشمکش بین آنها از چارچوب نزاعی برای رسیدن به قدرت جهت تضمین تداوم همان رژیم و نظام سرمایه‌داری وابسته، خارج نمی‌شود. خلاصه کنم «بنیادگرا» نه تنها خواستار انقلاب مطلوب نیست بلکه برعکس تمام کوشش خود را برای دورکردن این «خطر» به کار می‌برد و این امر از مضمون اینمیلوژی او نشأت می‌گیرد. او مروج اصلی «استشراق وارونه» است که برپایه «تباین مطلق» میان غرب و شرق قرار دارد و بنا به گفته «کپلینگ» نئورسین معروف استعماری، «غرب غرب است و شرق شرق و این دو هرگز به یکدیگر نخواهند رسید». بنابراین دیدگاه بنیادگرا، همسو با خواستهای استعماری است که می‌گوید تفکر عربی اسلامی، تفکرست یکپارچه با رنگ و مضمونی دینی. واپسگرایان برای اثبات این ادعا به یک مجموعه خرافات تشبث می‌جویند از جمله خرافه معروف آنها در مورد ویژگی مذهب مسیح که می‌گویند مسیحیت از اصل معتقد به جدایی دین از دولت بوده است حال آن که اسلام از ابتدا وحدت دین و دنیا را مطرح کرده است. سوال واقعی این است که چه شرایط و واقعیات تاریخی‌ای منجر به تحول جامعه اروپایی از جامعه‌ای مذهبی (همچون جوامع اسلامی) به جامعه‌ای لایتیک شده است و این که چرا این تحول در جامعه اسلامی صورت نگرفته است.

بنیادگرا با اصرار به خرافات خود به اینجا می‌رسد که جامعه اسلامی تابع مقررات و قوانینی مشابه دیگر جوامع نیست و به این ترتیب این جریان در جهان واقعی ما را به واپسگرایی بیشتر، تسلیم‌طلبی و شکست کامل خواهد کشاند. همچنین واپسگرا اعتقاد به دینی جزئی و دگم دارد، امری که کاملاً مغایر با اسلام بوده است، اگر درک از اسلام انجماد پیدا کرده، این امر ناشی از عقب‌ماندگی جامعه است، زیرا جامعه عقب‌مانده طبیعتاً، مفهوم و ادراکی عقب‌مانده از دین را نیز ارائه می‌کند.

به اعتقاد من، واپسگرایی به علت مخالفت با مدرنیسم که هیچ مفری از آن وجود ندارد و تاریخی و حتمی است، به معنای خودکشی عمومی است. این جریان بیان عقده خاص خردمپورژوازیست و موفقیت نسبی آن در بسیج توده‌ها علت اصلی، شکست «چپ» در تحقق وظایفش بوده است و این شکست هم در تحلیل نهایی محصول مضمون طبقاتی رفتارهای «چپ» بوده است و نه کم بهادادن به سنتها.

## جنایت در الجزایر ادامه دارد

محمد عبدالرحمانی سردبیر روزنامه مشهور المجاهد به دست تروریستها به قتل رسید

آنها اطلاعات رسمی منتشر نکرده‌اند. از سوی دیگر منابع اسلامی مطلع، امروز اعلام کردند عباس مدنی رئیس جبهه اسلامی نجات و علی بلحاج معاون وی مجدداً در خانه‌ای تحت نظر قرار گرفتند. این دو از چند هفته پیش به دنبال یک دوره طولانی در محلی ساکن شده بودند. در همین حال کلیه ۱۶ روزنامه سراسری فرانسه زبان و عربی زبان چاپ الجزایر برای تقدیر از محمد عبدالرحمانی مدیر روزنامه المجاهد امروز به شکل یکسان در ۳۲ صفحه منتشر شد. محمد عبدالرحمانی صبح دیروز در الجزیره به قتل رسید و جسد وی امروز با حضور صدها تن از روزنامه‌نگاران و سیاستمداران در پایتخت به خاک سپرده شد. رئیس‌جمهوری الجزایر به دنبال قتل مدیر ۵۵ ساله روزنامه المجاهد، قدیمی‌ترین روزنامه الجزایر پیام تسلیتی به خانواده وی ارسال داشت. فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران نیز قتل محمد عبدالرحمانی را به شدت محکوم کرد. مدیر کل یونسکو نیز در پیامی با محکوم کردن این قتل از رسانه‌های گروهی الجزایر که همچنان در راه حفظ آزادی اندیشه و بیان تلاش می‌کنند حمایت کرد.

به دنبال این حوادث آکن‌ژوپه وزیر امور خارجه فرانسه از وجود خشونتها در الجزایر اظهار انزجار کرد و آغاز مذاکرات جدی برای برگزاری انتخابات واقعی را تنها راه حل بحران کنونی این کشور خوانده. وی با محکوم کردن تروریسم خواستار آشتی ملی از طریق جستجوی یک راه حل سیاسی شد و رادیو فرانسه در برنامه ۹ فروردین/۷۴ گفت، «بنا به گزارش مطبوعات الجزایر رهبر گروه اسلامی مسلح، ابوعبدالرحمن امینه به دست نیروهای ارتش این کشور کشته شده است. طبق نوشته روزنامه الوطن چاپ الجزیره ابوعبدالرحمن امینه رهبر افراطی‌ترین سازمان اسلامیون الجزایر یعنی گروه اسلامی مسلح در حملات نیروهای ارتش در غرب این کشور کشته شده. مقامات رسمی الجزایر گرچه از انتشار حتی اصل خبر حمله خردداری کرده‌اند، ولی بولتن خبری الانتصار که در پاریس به چاپ می‌رسد و نزدیک به گروه اسلامی مسلح توصیف می‌شود، اعلام کرد که طی عملیات اخیر ارتش الجزایر در منطقه عین‌البلغا بعضی از رهبران و بیش از ۱۰۰ تن دیگر از اعضای این گروه از پای درآمدند. الانتصار اسم برخی رهبران کشته شده گروه اسلامی مسلح از جمله امیر مصاعف و معاون او صلاح‌الدین را چاپ کرده است ولی از ابوعبدالرحمن امینه نه تنها به عنوان کشته شده نام نمی‌برد، بلکه اعلان کرده است که ابوعبدالرحمن امینه درصدد تغییر کادر رهبری سازمان برآمده است.»

رادیو فرانسه در برنامه روز ۱۱ فروردین اسمال خبر انفجار یک اتومبیل مملو از مواد منفجره در الجزایر را پخش نمود. از طرف خبرگزاری فرانسه در همین روز اعلام کرد که: «خانم رشید حمادی روزنامه‌نگار برجسته الجزایری که ده روز پیش در سوءقصدی توسط افراطیون اسلامی در کشور خود مجروح شده بود و به بیمارستانی در پاریس منتقل شده بود، امروز در گذشت. خواهر این زن آزادیخواه نیز در سوءقصد مذکور در جا کشته شد. خبرگزاری فرانسه طی گزارشی که از خارطوم در تاریخ ۱۲ فروردین مخابره نمود می‌نویسد: «رئیس هیئت پارلمنتری جبهه نجات اسلامی (فیس) انور حدام روز شنبه گفت که مقامات الجزایری می‌بایست بین اهدای صلح کنفرانس رم و ادامه مبارزه مسلحانه توسط اسلام‌گراها یک راه را انتخاب کنند. آقای حدام در طی یک سخنرانی در برابر نمایندگان کنفرانس عرب و اسلامی در خارطوم گفت: اگر آنها صلح و راه حل مذاکره‌جویانه می‌خواهند، قطعنامه‌های کنفرانس رم موجودند. در غیر این صورت جهاد تا برقراری یک دولت اسلامی در الجزایر ادامه پیدا خواهد کرد.»

در صفحه ۱۰

اخبار مربوط به تحولات سیاسی در الجزایر و اقدامات جنایتکارانه بنیادگرایان اسلامی در این کشور، در شماره‌های گذشته نبردخلق انعکاس یافته است. جنایتکاران بنیادگرا در این کشور به هر اقدام ضد انسانی دست می‌زنند. رادیو فرانسه در برنامه روز ۲۹ اسفند ۷۳ اعلام کرد که «صبح امروز یک خبرنگار زن الجزایری در یک سوءقصد به شدت زخمی شد. خواهر این خبرنگار در این سوءقصد کشته شده است. طی دو سال گذشته ۳۳ خبرنگار الجزایری در این کشور کشته شده‌اند و از سوی دیگر به گفته مقامات پلیس الجزایر ۲۱ اسلامی مسلح طی سه روز گذشته در این کشور کشته شده‌اند. در همین حال وزیر امور خارجه الجزایر دیروز اعلام داشت که رهبران جبهه اسلامی نجات به زندان برگردانده شدند.»

از طرف دیگر درگیری میان ارتش و نیروهای اسلامی بنیادگرا طی ماه گذشته به شدت ادامه داشته است. رادیو فرانسه در برنامه روز ۶ فروردین ۷۴ خبر یک درگیری گسترده را پخش نمود. این رادیو گفت: «به نوشته مطبوعات الجزایر ارتش این کشور در بزرگترین عملیات خود طی ۳ سال اخیر علیه پایگاههای شورشیان اسلامی در غرب این کشور صدها تن از آنها را ظرف ۲ روز گذشته از پای درآورده است. طبق روزنامه‌های چاپ الجزایر در تهاجم کوبنده ارتش علیه افراطیون اسلامی که امروز به پایان خود رسید، نیروهای ویژه و نیروی هوایی الجزایر به طور هماهنگ شرکت کردند. به نوشته روزنامه بزرگ عصر الجزیره لوسوار در مناطق کوهستانی و جنگلی منطقه‌ای واقع در ۱۵۰ کیلومتری غرب الجزیره ۶۰۰ نفر از شورشیان کشته شدند. مقامات رسمی الجزایر هیچ گونه تأییدی از باره این عملیات صادر نکرده‌اند. ولی بنا به اظهار ژنرال سعیدیک هماهنگ‌کننده عملیات، افراطیون مسلح اسلامی قصد داشتند به منظور ایجاد یک ضربه روحی در میان مردم به زودی به ۲ روستا در منطقه مذکور حمله کنند. کشف این توطئه از طریق اعترافهای یکی از اسلامیون دستگیر شده و توبه کرده صورت گرفت و به ارتش الجزایر اجازه داد تا به موقع شورشیان را سرکوب کند.»

روز بعد از پایان این عملیات تروریستها به یک جنایت بزرگ مبادرت ورزیده و محمد عبدالرحمانی، مدیر روزنامه المجاهد را به ضرب گلوله به قتل رساندند محمد عبدالرحمانی که یکی از قدیمی‌ترین روزنامه‌نگاران الجزایر بود، سی‌امین روزنامه‌نگاری است که از ماه مه ۱۹۹۳ آغاز شورش اسلامیون افراطی به دست اسلامیون در الجزایر به قتل می‌رسد. سنسولین هیئت‌های تحریریه روزنامه‌های الجزایر به منظور ادای احترام و بزرگداشت این قربانی تازه و همتای خویش تصمیم گرفتند فقط یک روزنامه واحد و مشترک در سراسر الجزایر چاپ کنند. نشریه المجاهد وارث ارگان جبهه آزادیبخش ملی در دوران مبارزات استقلال‌طلبانه الجزایر، قدیمی‌ترین روزنامه این کشور است. قتل محمد عبدالرحمانی اعتراض و انزجار محافل مطبوعاتی در داخل و خارج از الجزایر را برانگیخت.

رادیو فرانسه در برنامه روز ۸ فروردین خبر اقدام هماهنگ روزنامه‌نگاران الجزایر را پخش می‌کند و می‌گوید: «کلیه ۱۶ روزنامه فرانسوی الجزایر امروز برای ادای احترام به مدیر مقتول روزنامه المجاهد به صورت واحد منتشر شد. در همین حال حملات اخیر واحدهای ارتش براساس برخی گزارشها تنها در دو اردوگاه اسلامیون ۲۵۰۰ کشته به بار آورده است. به نوشته روزنامه الحیات اسلامیون متشکل از ۱۵۰۰ مرد مسلح قصد داشتند پایگاه واحدهای ویژه ارتش را به منظور دست یافتن به سلاحها و سهاات پیشرفته مورد حمله قرار دهند. مقامات رسمی الجزایر تاکنون درباره این عملیات و حاصل



## شکست سیاست «بازگشت» و تجربیاتی از آن

منصور امان

و نفس تازه کردن بود.

اکنون اما می‌دانیم که چه کسانی این پیام را وارونه کرده و تلاش نمودند تفسیر مطلوبشان را به تنها کانال رابطه تبعیدیان با رژیم تبدیل کنند. پاسخ به این سوال که آیا «اکثریت» و جریانات دیگری که در این سیاست همداستان وی بودند بطور جدی و بدون هرگونه پرده‌پوشی به اشتباه گزاف خود اعتراف کرده و از آن درس می‌گیرند، یقیناً از نظر اپوزیسیون مهم اما در مقام مقایسه با تعیین چگونگی کلیت رابطه پناهندگان یا دیگر ایرانیان مقیم خارج با رژیم و ترسیم خطوط اساسی آن بی‌شک از جایگاه کلیدی برخوردار نیست. چرا که مسلماً جامعه ایرانی خارج از کشور و اصولاً هر کلکتیو دیگری با تاریخ و مقدرات مشترک، از تجارب جمعی خود می‌آموزد و گرفته‌ها را به حافظه جمعی خود می‌سپارد و هم از این رو نیازی به اعلام انتقاد از خود این یا آن جریان برای تصحیح یا ادامه زندگی روزمره خویشتن و آنچه که این زندگی را با نیازها و احتیاجاتش متناسب می‌سازد ندارد. اگر گروه یا دسته‌ای به ایفای نقش و تاثیرگذاری بر پروسه مذکور تمایل دارد می‌بایست ابتدا اعتمادبرانگیز باشد و براین امر با تبدیل جامعه به لابراتوار آزمایش ناکتیکهای رنگارنگ نمی‌توان دست یافت.

انسانها سهره شطرنج نیستند که بتوان آنها را برحسب شیوه از پیش یا در حین بازی اندیشیده شده به این یا آن طرف سوق داده و به مصاف شاه و وزیر حریف فرستاد با این استدلال که تلفات در ضروری‌ترین نقطه به سود نتیجه در انتها. بالطبع کسی هم اجازه ندارد بدون درنظر گرفتن عواقب انسانی یک خط مشی، تاثیر آن در برنوشته حال و آتی افراد بطور اخص و جامعه از دیدگاه عام، سهل‌انگارانه به تمرین آزمایش و خطا پردازد. آن که به چنین خطی دست می‌زند انزوای اجتماعی خود را سبب شده و در نهایت به خاطر کاستیهای وجدانی و مادی دوره‌ای از حیات سیاسی جامعه مسئول شناخته می‌شود.

اکنون اجازه بدهید به خطوط کلیدی‌ای که رابطه ایرانیان خارج با جمهوری مالاها را بطور عینی تنظیم می‌کند پردازیم.

۱- بازگشت به وطن، بدون هیچ قید و شرطی، مطالبه‌ای شرافتمندانه و حق بدیهی هرکسی است که به دلایل اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی ناچار به ترک سرزمین خود شده است. این خواست اما مانند دیگر حقوق فردی یا اجتماعی مانند آزادی بیان، اندیشه، قلم، مذهب، پلورالیسم سیاسی، آزادی ایجاد تشکلهای صنفی و دسکراتیک، عدالت اقتصادی و ... ابتدا به یک مجموعه از نظر سیاسی بهم وابسته تعلق دارد و سپس تابع مطلق شرایطی است که تحقق آن را ممکن می‌سازد. به هم پیوسته است زیرا اولاً نیازمند پیش‌شرطهای دسکراتیک دیگری است که به واقعیت تبدیل شدن آن، به بخشی از زندگی بدلگشتنش را محقق می‌سازد و ثانیاً خود زیربنای تحولات و تغییرات متکامل بعدی را تشکیل می‌دهد. به‌عنوان مثال موضوع تشکیل کانون نویسندگان که چندی پیش در صدر رویدادهای مربوط به ایران قرار گرفته بود را در نظر بگیرید: خواست این تشکل بطور مجرد، جزو حقوق بدیهی و صنفی تمامی کارروسانی است

یکی از جریانات اصلی هدایت‌کننده این گمراه در اطلاعیه مشترکی که شاخه آلمان آن با حزب دمکرات کردستان ایران (کنگره هشتم) صادر نموده است به صراحت بر واقعی بودن هشدارهای نیروهای مسئول اعتراف می‌کند، توجه کنید:

«از سوی شاخه‌های حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در آلمان نامه مشترکی به وزیر کشور آلمان ارسال گردید. این نامه در ارتباط با سیاستهای دولت آلمان در مورد اعطای حق پناهندگی به ایرانیان، نامه سفیر جمهوری اسلامی در بن به وزیر کشور آلمان و بازگرداندن یک پناهجوی ایرانی از آلمان به تهران تهیه شده است.

نامه ضمن اشاره به بی‌پایگی ادعاهای سفیر جمهوری اسلامی در مورد حق بازگشت تمامی ایرانیان به کشور بدون هرگونه تمهیدی، دستگیری پناهجوی نام برده را شاهد این مدعا آورده است. سرکوب هرگونه اعتراض، فشار طاقت‌فرسای اقتصادی - اجتماعی که موجب تمایل بخشهای وسیعی از مردم ایران به خروج از کشور شده است، پرس‌وجوی آن ایرانیانی که برای بازدید بستگان و وطن خود به ایران می‌روند و ترور فعالین اپوزیسیون در خارج از کشور دال بر توخالی بودن سخنان موسویان عنوان شده‌اند.

امضا کنندگان این نامه ضمن ابراز تاسف از این که دولت آلمان این ادعاها را مبتنی عمل ارگانهای پناهندگی خود قرار داده است، از وزیر کشور خواسته‌اند رویه‌ای را که به ویژه در شش ماه اخیر در رابطه با متقاضیان پناهندگی ایرانی اتخاذ کرده‌اید، کنار گذارید و تقاضاهای پناهندگی هم‌میهنان ما را با دیدی واقع‌بینانه بررسی کنید». (نشریه کار، شماره ۱۰۲، چهارشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۷۳)

به راستی آیا مسیر دستیابی به این واقعیت که بازگشت به جمهوری مالاها بدون «تمهید»، «پرس‌وجو» و «دستگیری» غیرممکن است حتماً می‌بایست با قربانی شدن تعدادی از هموطنانمان هموار می‌گشت تا آنگاه اکثریت به آگاهی لازم برای نقد نامه یک سهره دست چندم رژیم می‌رسید؟ سردمداران رژیم مانند خامنه‌ای، رفسنجانی، احمد خمینی و فلاحیان هیچگاه نیت خود از «دعوت از ایرانیان خارج» را پنهان نکرده‌اند. آنها از «عفو» کسانی که آشکارا و به صراحت با رژیم مخالفت نورزیده‌اند سخن رانده‌اند، از ارجاع بازگشتگان نامطلب به «مراجع قضایی» دم زده‌اند و همواره تاکید کرده‌اند که از بازگشت تبعیدیان «به دامن اسلام» استقبال می‌کنند. دقت کنید، اینجا سخن از تصحیح اشتباهات و رفع دلایل سیاسی و اجتماعی تبعید خودخواسته یا اجباری نیست، آنها متوقفند که قربانیانشان پژوهش بطلبند، تقاضای عفو کرده و با دستگاه آخوندی بیعت کنند و در همان حال شمشیر داموکلس «مراجع قضایی» را نیز بر فراز سرشان آویخته نگاه می‌دارند تا به اطاعت دائمی خود وادارشان سازند.

صرف‌نظر از این، کیست که نداند سیاست «دعوت از ایرانیان خارج به بازگشت» رفسنجانی و شرکا، اساساً متوجه صاحبان سرمایه، تکنوکراتهای رژیم شاه و متخصصینی که غالباً از سالهای دور در خارج از کشور بسر می‌برند، آن‌هم نه در چارچوب یک برنامه مشخص و تدوین شده برای متحول ساختن ساختارهای اقتصادی و سیاسی، بلکه برای (عذر می‌خواهم) سواری گرفتن از آنها

اگر به یاد داشته باشید، مدت نه چندان طولانی پیش از این، برخی از جریاناتی که سیاستهای خود را با فرم کرشمه‌های چندش‌برانگیز و مدره‌نمای رفسنجانی منطبق ساخته بودند کارزار تبلیغاتی نسبتاً وسیعی تحت شعار «بازگشت ایرانیان» به راه انداختند. آنان استدلال می‌کردند که حضور مهاجرین در کشور، به تسریع روند تحولاتی که آغاز گردیده یاری رسانده و امر آشتی و وفاق ملی را سامان می‌دهد. حتی برای تزئین این خط بودار، از منافعی که رژیم از حضور ایرانیان در خارج از کشور می‌برد سخن می‌رانند!

ما در همان زمان نیز گفتیم که این سیاست علاوه بر اینکه از یک فرض و مبتدای عمیقاً ذهنی، یعنی امکان استحاله استبداد مذهبی حاکم سرچشمه می‌گیرد، در عین حال با پراکندن مطالب غیر واقعی، به امر تخریب فضای عمومی خارج از کشور و گمراه نمودن جامعه ایرانی که رژیم آخوندی مشتاقانه در پی آن است، کمک شایانی می‌نماید. ما در باره پیام سیاسی غلط‌انداز آن و سوءاستفاده دستگاههای سرکوب و امنیتی رژیم هشدار دادیم و مصرانه خواستار مرزبندی روشن و صریح همه جریاناتی که کیسه‌ای از قبل ادامه حکومت مالاها ندرخته‌اند، با خط مشی مذکور شدیم.

ترورهای مختلف و بی‌وقه‌ای که در اروپا، ترکیه و عراق به بهای جان دهها تن از مخالفین رژیم تمام شده، ادامه سرکوب در داخل که دامنه آن این بار حتی عناصر نزدیک به حکومت را در بر گرفته و از همه سهمتر تاکید مجموعه دستگاه آخوندی بر ادامه سیاست مشت آهنین و تشدید آن که به صورت افزایش بار سرکوب اجتماعی (زنان، جوانان، مطبوعات نیمه مستقل، نویسندگان، هنرمندان، ورزشکاران و نظارت شدید بر رعایت آداب و مقررات مذهبی) خود را نشان می‌دهد بیانگر آن است که شرایط ایده‌آلی که بملفین خط بازگشت از آن دم می‌زدند در حقیقت جهنم جهل و تسکیر است که پناهندگان - کسانی که دقیقاً به دلیل وجود همین شرایط و اعتراض بدان ناچار به ترک محیط مانوس خود شده‌اند - امروز بیش از هر زمان دیگر با آن فاصله دارند.

تمام هنر این نیروها خراش‌دادن کراهت مراجعه به سفارت دژخیمان بود که آن‌هم با فاش گردیدن تجارب تعداد معدودی که به هر دلیلی مایل به بازگشت بودند و چکش درب نمایندگی‌های رژیم را زده بودند به سرعت حل و فصل شده و جای هرگونه تردید نسبت به ماهیت سرکوبگر، غیرانسانی و غیر اخلاقی رژیمی که از درماندگی شهروندان در غربت برای واداشتن آنها به جاسوسی و آدم‌فروشی سوءاستفاده می‌کند را بکلی از میان برد.

البته نباید سهم به سزای مدافعین خط بازگشت در محدودیت حقوق و دریافت پناهندگی در برخی کشورهای مختلف اروپایی را فراموش کرد. سیاست پناهنده‌پذیری این کشورها که روزیروز سخت‌گیرانه‌تر می‌شود از جمله با استناد و دستاویز قراردادن موارد معدود بازگشت ایرانیان، جمهوری آخوندها را در ردیف کشورهای امن یا حداقل غیر بحرانی در رابطه با حقوق بشر قرار داده است. هلند دیگر هیچ گونه مانعی برای بازگرداندن پناهندگان نمی‌بیند و در آلمان اداره مربوط به امور خارجیان رسماً آنان را به مراجعه به سفارت فرا می‌خواند. اکنون پس از آشکارگردیدن آثار و نتایج اجتناب‌ناپذیر خط بازگشت، به تدریج ترسیم‌کنندگان آن نیز ناچار به رویارویی با عوارضی گشته‌اند که خود در ظهور آن نقش موثری ایفا نموده‌اند. سازمان اکثریت،

## شکست سیاست «بازگشت» ....



که به منظور بهبود شرایط کاری خود استفاده از امکانات کار جمعی را برگزیده‌اند. اما سوال اینجاست که دستیابی به این حق دموکراتیک بدون وجود یک حق دموکراتیک دیگر یعنی آزادی نشر و پخش و از آنهم سهمتر آزادی اندیشه و بیان، در صدد مادی ساختن کدام مطالبه است؟ مگر نه اینکه هر تشکیلی - اعم از صنفی یا سیاسی - ابزار به واقعیت تبدیل کردن و به کرسی نشاندن خواست یا خواسته‌های معین است؟ و نیز این امری آشکار است که خواست تشکیل کانون از سوی نویسندگان به دلیل مبارزه بر سر افزایش حق تالیف و ترجمه و از این قبیل نبوده. بنابراین تشکیل بر فرض محال کانون مذکور با حاکم بودن چنین شرایطی متأسفانه نه تنها نمی‌تواند گامی در جهت عینی ساختن مطالبات قلمزنان باشد بلکه با انحراف بحث از انگیزه‌های ایجاد آن به پایه‌گذاری تشکل به طور صرف، از اهداف مذکور فرسنگها فاصله می‌گیرد.

خوب، حال به چارچوبی که این خواست پشت مرزهای آن مطرح شده است نظری بیافکنیم. سیاست مالاها در برابر حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی پس از هفده سال، اکنون دیگر راز سر به مهری تلقی نمی‌شود. موجودیت رژیم مانند هر دیکتاتوری متعارف دیگر با نیاز مستمر افزایش یابنده به بی‌شکل و محتوا ساختن نگرش، هویت و جایگاه اجتماعی اعضای جامعه و یکسان‌سازی فکری و طبقاتی آنان از طریق تحمیل و رواج اندیشه‌های رسمی و قالبی و تشکلهای فرمایشی پیوند خورده است. براین، ویژگی ایدئولوژیک بودن دستگاه دولتی آخوندها که فشار از بالا را به منظور حقه طریقت و شریعت دو چندان ساخته را نیز باید اضافه کرد. امری که جمهوری آخوندی را از اغلب رژیمهای استبدادی معاصر متمایز کرده و بدان از نظر ضمیمت با ارزشها و فرهنگ تمدن بشری در آستانه قرن بیستویکم، مقام صدرنشین عطا می‌نماید. واضح است که چنین مجموعه رو به انقراضی تنها آن بخشی از فعالیت‌های اجتماعی را می‌پنیرد که مهر و نشان وی را حمل نماید. و از آنجا که هیچ فرد سالمی که اندکی خود را جدی بگیرد حاضر نیست آبرو و اعتبار خود را اسباب پیشبرد خشک‌مفزی حجت‌الاسلامها و آیت‌الله‌ها کند، آنها خود ایفای نقش کلیه تحرکات و فعالیت‌های یک جامعه عادی را بعهد می‌گیرند! حوزه هنر و اندیشه اسلامی درست می‌کنند، فیلم‌ساز و نقاش می‌شوند، چادر به‌سر والیبالی بازی می‌کنند، حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تاسیس می‌نمایند، شکلک اپوزیسیون درمی‌آوردند و به نازگی نیز در پاسخ به انقلاب تکنولوژیک به دیجیتالیزه کردن تجر در حوزه علمیه قم دست یازیده‌اند!

انصاف بدهید، آیا این مجموعه وجود و حضور کانونی از نویسندگان مستقل را تحمل می‌کند؟ اجازه می‌دهد حرفشان را بزنند تا سرشمقی برای روزنامه‌نگاران، فیلمسازان، هنرمندان و سپس زنان، کارگران، کارندان، اقلیت‌های مذهبی و... شوند؟ سرنوشت سعیدی سیرجانی و منوچهر کریم‌زاده و برخورد رژیم به نامه تعدادی از نویسندگان عینی‌ترین پاسخ را به این سوالات داده است. به‌راستی چماق کانونی رژیم - مبارزه با تهاجم فرهنگی - کویی برای مقابله با همین توهمت تراشیده شده است! بازگشت ایرانیان نیز از این مقوله جدا نیست. آنها در یک نگاه عام شرایطی را پشت سر گذاشته‌اند که در آن حرتهای انسانی‌شان را ایمن و محفوظ نمی‌دیده‌اند.

مشخص‌تر بگویم، بسیاری به دلیل دفاع فعال از حقوق پایه‌ای خود و دیگران و مخالفت با حاکمیت آخوندها و روابط ناشی از آن در معرض تهدید دستگیری، شکنجه، زندان و اعدام بوده‌اند. دسته‌های دیگر را مشکلات اقتصادی و عدم امکان برخورداری از حداقل ضروریاتی که حیات و معات انسان معاصر را شایسته اطلاق نام زندگی می‌سازد، به چهار گوشه دنیا سوق داده است. پیروان مذاهب دیگر، اقلیت‌های ملی و کسانی که اجازات و قید و بندهای قرون وسطایی را توهین به وجدان آزاد بشر و از آثار مشخص حکومت مذهبی - ایدئولوژیک می‌دانند را از خانه و کاشانه خود کوچانده.

آتهایی که دیروز از «بازگشت» سخن می‌راندند هنوز توضیح ندهاده‌اند که کدام یک از این فاکتورها به سود مهاجرین تغییر یافته یا احتمالاً با کدام تضمین دگرگون می‌شد. انسانها را تجربیات تلخ، مکرر و ملموس زندگی روزمره‌شان ناچار به تغییر بنیادی محل سکونت و اجتماع پیرامونی‌اش می‌گرداند نه انگیزه‌های سطحی و فرار. و هم از این رو فراخواندن آنها به تجربه مجدد گذشته تحت عناوین ذهنی و غیر واقعی، فقط می‌تواند از مقاصد ناسالم یا نزدیک‌بینی سیاسی سرچشمه گرفته باشد. دستگاه آخوندی هر مطالبه شرافتمندانه و بیرحمتی را یابا سرب داغ و سیاهچال پاسخ می‌دهد یا منوط به برآوردن یک سری شرایط غیر شرافتمندانه از سوی مطالبه‌کنندگانی که دست سرکوبش به آنها نمی‌رسد کرده است، هم از این رو برای بازگشت ایرانیان مقیم خارج می‌بایست شرایط زندگی همه ایرانیان تغییر کند و این دگرگونی گسترده در بظاعت رژیمی که در آن حتی پیسی‌کولا جایگاه شیطانی می‌یابد نیست.

۲ - پناهندگان، مهاجرین و دیگر کسانی که ستم مالاها را برنتابیده‌اند، صرف‌نظر از جایگاه اجتماعی و تعلقات نظری‌شان همگی در یک امر مشترکند و آن زندگی تبعیدی‌ست، شکلی از زندگی که روند طبیعی آن قطع شده و علیرغم تلاش برای به‌نظم‌کشیدن دوباره آن، رو به پیوند با گذشته در آینده‌های دگرگونه دارد. هم از این رو پرنسیپ‌های مشترکی که از تاریخ و شرایط اجتماعی کنونی آنان و سمت‌وسوی این دو عامل در مجموع منتج می‌گردد، چارچوب این زندگی را آرایش می‌دهد که مهمترین آنها انگیزه قوی و منافع عینی در دگرگون‌سازی سرزمین خود می‌باشد. نظری به جوامع تبعیدی در گذشته و حال نشان می‌دهد که آنها همیشه رل فعالی در تحولات کشور خود ایفا نموده و به قولی صدای اعتراض مردمی بوده که تیغ سرکوب بر گلویشان نهاده شده است. بسیاری از شاهکارهای هنری در تبعید خلق شده و بسا طرح‌ها و برنامه‌هایی که زیربنای کار دولتهای جانشین بوده، توسط تبعیدیان تنظیم گردیده است. زیرا تجربیات گذشته و امکان بازیابی و چاره‌جویی آنها در یک شرایط امن، به شابه پیش‌شرطهایی عمل می‌نماید که مسیر شرکت مؤثر آنان در کشاکش‌های سیاسی و اجتماعی را کثوده یا هموار می‌سازد.

حفظ این پرنسیپ برای تحکیم همستگی تبعیدیان اهمیت حیاتی دارد چرا که تنها از این طریق است که می‌توان بر «تبعید» فائق آمد. بازکردن حساب‌های جداگانه مانند آنچه که «اکثریت» در مقام عذرخواهی، از آنها «بازدید از بستگان و وطن» نام می‌برد هیچ مشکلی را از کسی حل نمی‌کند. باید در عین جدی‌گرفتن مسائل و مشکلات، این واقعیت را نیز پذیرفت که دستیابی به آسایش فردی بدون حل مسائل اجتماعی تنها یک رویاست. طولانی شدن دوران مهاجرت و مبارزه شاید موجهی برای پدیدآمدن این یا آن مشکل گردد اما کدام معضل گرهی یک جامعه را می‌توان سراغ گرفت که بدون

## جنایت در الجزایر ادامه دارد

## از صفحه ۸

در همین روز خبرگزاری فرانسه از اختلافات میان گروه‌های اسلامی پرده برداشت. خبرگزاری فرانسه می‌گوید: «رئیس گروه ارتش نجات اسلامی به نام مدنی مرزاق، رقیب گروه اسلامی مسلح (جیا) اعلام کرد که رهبران جیا اکثراً مزدوران خارجی هستند. براساس پیامی از جانب مدنی مرزاق از یک سال پیش روشن شده است که این گروه (جیا) توسط افرادی مظنون اساطه شده‌اند. بخصوص از زمان رفتنشان به افغانستان و برگشتشان. اکثر آنها الجزایری نیستند و از مسلمانهای همه جای دنیا هستند. این متن در یک روزنامه مخفی اسلام‌گراها به نام التبصره چاپ شده است و روزنامه‌های زیادی روز شنبه از آن صحبت کرده‌اند. بنا به گفته مرزاق اخیراً مشخص شده است که این گروه توسط یک مأمور سرویس‌های خارجی درست شده است. اینها کسانی هستند که جوانان را تشویق به انجام اعمال خلاف شریعت مانند ممنوعیت تحصیل و ... می‌کنند. بنا به اطلاعات منتشر شده توسط مطبوعات، نیروهای امنیتی خارجی‌ان (افغانی، سودانی، ایرانی، مراکشی، اریتره‌ای و لیبیایی) را در طی آخرین حملات خود به چریک‌های اسلام‌گرا کشف کرده‌اند. رئیس ارتش نجات اسلامی در متن خود اضافه می‌کند که سکوتی که او تا به حال اختیار کرده است به خاطر ترس از این افراد نیست، ولی برای اجتناب از قته‌ای است که در حال حاضر بین مسلمانانی که یکدیگر را می‌کشند می‌باشد. وی تأیید می‌کند که مردانی از سازمانش توسط جیا کشته و یا اسیر شده‌اند. به گفته وی همچنین همه رهبران جبهه نجات اسلامی (فیس) از رئیس جیا از ابوعبدالرحمان امین که نام ستعمارش جمال زیتونی می‌باشد پیروی نمی‌کنند. رئیس ارتش نجات اسلامی همچنین تهدید می‌کند که قانون قصاص را به اجرا درآورده و به هرگونه حمله‌ای با چیزی که خدا و پیامبر را راضی کند پاسخ دهد. جیا و ارتش نجات اسلامی متقابلاً مسئولیت ضررهای متحمل شده توسط گروه‌های مسلح اسلامی در طی حمله ارتش به چریک‌های عین دلفه (۱۵۰ کیلومتری غرب الجزیره) را به گردن یکدیگر انداخته‌اند. عملیات عین دلفه سدها کشته در میان اسلامی‌گراها بنا به بیلان مطبوعات به جای گذارده است.»

حرف‌های مدنی مرزاق روشن می‌کند که جنگ نیروهای مسلح در افغانستان علیه دولت وابسته به سکو که توسط حکومت‌هایی مثل عربستان سعودی، ایران و پاکستان و با کمک کامل غرب و به ویژه امریکا هدایت می‌شد، چگونه باعث تقویت گروه‌های ارتجاعی اسلامی شده است. امروز سردم الجزایر، زنان و نیروهای ترقیخواه این کشور تحت فشار دوگانه حکومت و بنیادگرایان اسلامی قرار دارند و می‌دانند که جنگ و جنایت در الجزایر همچنان ادامه خواهد یافت.

فداکاری و صرف انرژی جسمی و روحی بتوان بر آن فائق آمد؟ به‌راستی مگر جهانی گشتن سنله نقض حقوق بشر در جمهوری مالاها - که به دنبال خود تسبیلاتی را در امور مربوط به پناهندگی به همراه آورد - جز با رنج و آری، خون دهها هزارتن میسر شد؟ برای شناخت حرمت این مبارزه حتماً نباید سیاسی فعال بود، آن را در زندگی تبعیدی، هر روزه می‌توان لمس کرد. در اشتیاق به کسب آخرین اخبار، در گرامیداشت روزها و شخصیت‌های تاریخی، در برگزاری جشن عید و مهرگان و بطور کلی در تلاش برای استوار نگاه داشتن پایه‌های فرهنگی و تاریخی‌ای که مهاجر را به سرزمینش پیوند می‌دهد و نزدیک می‌کند. چرا که آینده او در آنجا رقم خواهد خورد. فردایی که انسانی‌تر و دموکراتیک‌تر بودن آن را خود امروز می‌تواند تعیین کند.

**NABARD \_ E \_ KHALGH**

Organ of the

organization of Iranian People's  
Fedaian Guerillas

Executive Editor: Zinat Mirhashemi

Published by :

NABARD Cultural Association

No : 119 21 April.1995

PRICE : 6 F Fr 1/7 DM 1 \$ US

Nabard	Nabard
B.P 20	Post fach 102001
91350 Grigny	50460 KOLN
cedex	GERMANY
FRANCE	
***	***
Hoviat	Nabard
Post Restante	B.P 121
Mimers Gade 118	1061 Wien
2200 N_ DANMARK	AUSTRIA
***	***
Hoveyat	Nabard
P.O Box 1722	Casella Postale 307
Chantilly , VA	65100 Pescara
22022 U. S. A	ITALIA

**نبرد خلق**

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

مدیر مسئول: زینت میرهاشمی

چاپ : انجمن فرهنگی نبرد

**حساب بانکی نبرد خلق**

SOCIETE GENERAL	نام بانک:
BOULOGNE_S_SEIN	آدرس بانک:
FRANCE	
03760	کد گیشه:
00050097851	شماره حساب:
Mme.Tallat R.T	نام صاحب حساب:

۱۵/۴/۱۹۴۸- اشغال سرزمین فلسطین با یورش گسترده صهیونیستها و پشتیبانی دولت انگلیس  
 ۷/۴/۱۹۵۴- آغاز نبرد دین-بین-فو و پیروزی ارتش آزادیبخش ویتنام در شمال این کشور  
 ۳۰ آوریل ۱۹۶۵- درگذشت برتولت برشت نویسنده بزرگ معاصر در سن ۶۷ سالگی  
 ۲۸/۴/۱۹۶۵- تجاواز آمریکا به جمهوری دومینیک  
 ۳/۴/۱۹۶۸- آغاز جنبش ۶۸ فرانسه  
 ۲۵/۴/۱۹۷۴- انقلاب پرتغال  
 ۳۰/۴/۱۹۷۵- فتح سایگون و پیروزی انقلاب ویتنام  
 ۲۷/۴/۱۹۷۸- انجام کودتا در افغانستان  
 ۱۸/۴/۱۹۸۰- تأسیس جبهه دمکراتیک انقلابی السالوادور (فاراوندومارتی)  
 ۵/۴/۱۹۸۱- شهادت بابی ساندز از رهبران آزادیخواه جنبش ایرلند، پس از اعتصاب غذای ۶۵ روزه در زندان

عراق و ایران می‌دانیم. جمهوری اسلامی هم به این دلیل فشار می‌آورد که هرچه بیشتر کردهای عراق را بی‌اعتبار کند و تخم دشمنی و تفرقه بین کرد ایران و عراق به این شیوه بکارد.

همچنین خبرنگار این رادیو گفتگویی با برهم صالح نماینده یه‌کتی در باره علت قطع برنامه‌های رادیو حزب دمکرات کردستان ایران نموده است. خبرنگار رادیو می‌پرسد: «نماینده حزب دمکرات کردستان، آوات علیار، طی مصاحبه‌ای با رادیو آمریکا گفت که صدای کردستان ایران از تاریخ ۲۸ اسفند قطع شده و علتش هم این است که یه‌کتی این رادیو را قطع کرده و گویا به فرمان جمهوری اسلامی ایران بوده است؟ نظر شما چیست؟»

ج: البته نمی‌خواهم با برادران حزب دمکرات وارد جنگ لفظی شوم، فقط این را می‌گویم که وضعیت ناهموار کنونی کردستان و زندگی ۳ میلیون نفر از مردم در مناطق اربیل و سلیمانیه و کرکوک که تحت فشار شدید محاصره سه جانبه پارتی و عراق و سازمان ملل هستند و وضعیت حساس امنیتی کردستان، این را ایجاب می‌کند که حزب دمکرات هوشیارانه‌تر و دوربینانه‌تر با این وضعیت رفتار می‌کند. خدا روی عامل اصلی این وضعیت در کردستان را سیاه نکند.

**برخی از رویدادهای تاریخی**

۲۶/۲/۱۳۶۱- شهادت مادر قهرمان مجاهد خلق، عالیه بازرگان و جمعی دیگر از رزمندگان مجاهد خلق  
 ۲۷/۲/۱۳۶۱- شهادت ۱۰ تن از کارمندان رادیو و تلویزیون ایران به جرم حمایت از مجاهدین خلق ایران  
 ۲۸/۲/۱۳۶۱- شهادت مبارز قهرمان کاک عبدالله بهرامی از اعضای کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران و جمعی دیگر از هم‌زمانش  
 ۲۹/۲/۱۳۷۳- آغاز انتشار هفته‌نامه ایران زمین  
 روزهای تاریخی  
 اول ماه مه برابر با ۱۱ اردیبهشت - روز همبستگی بین‌المللی کارگران  
 ۱۲ اردیبهشت - روز معلم خارجی از ۲۱ آوریل تا ۲۱ مه  
 ۲۳/۴/۱۹۱۶- درگذشت ویلیام شکسپیر نمایش‌نامه‌نویس مشهور و نویسنده برجسته انگلیسی در سن ۶۲ سالگی. روز تولد این نویسنده نیز ۲۳ آوریل است.  
 ۵ مه ۱۸۱۸- تولد بزرگ‌ترین اندیشمند تاریخ معاصر و پایه‌گذار سوسیالیسم علمی، کارل مارکس  
 ۲۲ آوریل ۱۸۷۰- تولد لنین  
 ۷ مه ۱۸۷۸ - الغردنویل شیمی‌دان سوئدی موفق به اختراع ماده منفجره تیرینیتروگلیسرین (دینامیت) شد.  
 ۱/۴/۱۸۸۶- قیام کارگران شهر شیکاگو در آمریکا زیر شماره ۸ ساعت کارروانه و سرکوب قیام کنندگان  
 اول مه ۱۸۸۹ - «کنگره بین‌المللی کارگران» سه سال پس از به خون کشیده شدن تظاهرات کارگران شیکاگو تصمصیم گرفت روز اول ماه مه بعنوان روز کارگر نامگذاری شود.  
 ۱۹/۴/۱۸۹۰- تولد هوشی مین  
 ۷ مه ۱۸۹۵ - اولین دستگاه ضبط‌صوت جهان توسط الکساندر گراپوف دانشمند روسی اختراع شد.  
 ۲۵/۴/۱۹۱۵- قتل عام ۱/۵ میلیون از ارمنه توسط رژیم ترکیه  
 ۲۴/۴/۱۹۲۷- واکسن «ب - ث - ژ» پس از سالها مطالعه و کوشش توسط دو نفر پزشک فرانسوی کشف گردید.  
 ۴/۴/۱۹۲۷- آغاز مقاومت مسلحانه علیه امپریالیسم و ارتجاع در نیکاراگوئه به رهبری ساندینو  
 ۲۱/۴/۱۹۳۸- درگذشت علامه اقبال لاهوری  
 ۴ مه ۱۹۴۵ - پس از شکست آلمان نازی، حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان نیز منحل اعلام شد.  
 ۳۰/۴/۱۹۴۵- تصرف بنای رایشستاگ (مقر قانون‌گذاری هیتلر) توسط سربازان ارتش سرخ اتحاد شوروی  
 ۸/۴/۱۹۴۵- پایان جنگ جهانی دوم پس از شکست فاشیسم هیتلری و آزادی بسیاری از کشورهای از سلطه فاشیسم و منجمله چکسلواکی و آلمان شرقی

**رادیو حزب دمکرات کردستان ایران تعطیل شد**

دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران طی اطلاعیه‌ای اعلام نموده که «روز ۲۷/۴/۱۳۶۳ برابر با ۱۸ مارس ۹۵ گروهی از پیشمرگان اتحادیه میهنی کردستان در اطراف محل فرستنده رادیو صدای کردستان ایران مستقر شده و به منظور جلب رضایت یکی از سرسخت‌ترین دشمنان خلق کرد از پخش برنامه‌های این رادیو جلوگیری کردند». رادیو آمریکا در برنامه بخش کردی روز اول فروردین ۱۳۷۴ مصاحبه‌ای با یکی از مسئولین حزب دمکرات کرده است.  
 رادیو آمریکا سؤال می‌کند که علت این اقدام چیست؟ جواب نماینده حزب دمکرات چنین است: «واضح است که این اقدام تحت فشار جمهوری اسلامی صورت گرفته است. قطع رادیو صدای کردستان ایران از سوی یه‌کتی، برخلاف توافقنامه بین حزب ما و دولت منطقه‌ای کردستان در زمینه فعالیت سیاسی ما در کردستان عراق است. این اقدام یه‌کتی هم چنین برخلاف دوستی و هم‌پیمانی دیرینه بین حزب دمکرات کردستان و یه‌کتی می‌باشد و ما این را ضربه بسیار بزرگی بر دوستی و برادری جنبش کردی

۱۵/۲/۱۳۶۸- درگذشت شاعر مبارز محمدعلی افراشته  
 ۱۲/۲/۱۳۶۸- اعتصاب معلمان ایران و شهادت دکتر خاغانعلی (روز معلم)  
 ۱۲/۲/۱۳۶۷- شهادت انقلابیون قهرمان، کاک اسماعیل شریف زاده و بارانش کاک حسین رحمانی، کاک علی عبدالله کول در مبارزه علیه رژیم محمدرضا شاه در کردستان ایران  
 ۱۵/۲/۱۳۶۷- شهادت فرزند قهرمان خلق کرد، سلیمان معینی و هم‌رزمش خلیل شویاش به دستور ملامصطفی بارزانی  
 ۱۹/۲/۱۳۶۷- شهادت شاعر مبارز و مردمی خلق کرد ملاحمد شلمانی (ملاآواره)  
 ۸/۲/۱۳۵۰- سرکوب اعتصاب و تظاهرات کارگران کارخانه جهان چیت توسط مزدوران رژیم محمدرضا شاه و شهادت سه کارگر قهرمان وجیه‌الله چشم‌افروز حسن نیکوکاروعلی کارگر سرکوب کارگران منجر به زخمی شدن ۱۴ کارگر این کارخانه گردید.  
 ۱۶/۲/۱۳۵۴- به شهادت رسیدن مجاهد خلق مجید شریف واقفی بدست رهبران جریان آناشینیستی پیکار  
 ۶/۲/۱۳۵۸- دستگیری مجاهد خلق محمدرضا سمادتی  
 ۷/۲/۱۳۵۸- راهپیمایی در تهران به دعوت مادران مجاهد خلق با شرکت ۱۵۰ هزار نفر از مردم تهران  
 ۱۲/۲/۱۳۵۸- ترور آخوند مظهری توسط گروه فرقان  
 ۲۵/۲/۱۳۵۸- کارکنان حزب‌اللهی درون مؤسسه کیهان با همکاری عناصر چماق به دست مانع ورود اعضای هیئت تحریریه روزنامه کیهان به این مؤسسه شدند. از آن پس روزنامه کیهان زیر کنترل کامل رژیم خمینی درآمد.  
 ۱/۲/۱۳۵۹- سرکوب جنبش دانشجویی توسط رژیم خمینی باطراحی حزب ارتجاعی جمهوری اسلامی تحت عنوان «انقلاب فرهنگی»  
 ۱۴/۲/۱۳۵۹- شهادت سیاوش شمس یکی از پرسنل مردمی ارتش به دست چماق‌داران و مزدوران خمینی در اصفهان  
 ۳۰/۲/۱۳۶۰- شهادت یکی از مادران مجاهد خلق به نام سکیه چاقوساز ارباب در اثر ضرب و شتم چماق‌داران خمینی  
 ۱۲/۲/۱۳۶۱- شهادت مجاهدین قهرمان، محمدضابطی، نصرت رضائی، قاسم باقرزاده، حمیدجلال زاده، سومن میرزایی، پری یوسفی، زکیه محدث، احمدکلاهدوز، هادی توانائیان فرد، حسین امیرپنهای، اقدس تقوی، امیرآق بابا  
 ۱۹/۲/۱۳۶۱- شهادت مجاهدین خلق، فاضل مصلحتی، حسین جلیلی پروانه، مهدی خانابالی، علی انگینی، حمید لولاجیان، حسین کلکته‌چی، زهرابطباطبائی، بهرام قاسمی، زهرا شیخ‌الاسلام و... در یک درگیری قهرمانانه با پاسداران سرکوبگر رژیم خمینی

پس از ۱۵ سال سکوت

## کنسرت‌های با شکوه مرضیه

خانم مرضیه در بهار امسال، با صدای پرطنین خود، هزاران نفر از مشتاقان صدایش را در لندن، دوسلدورف و استکهلم، به وجد آورد. کنسرت با شکوه مرضیه در کبیرت‌هال لندن با حضور چهار هزار نفر در روز ۴ فروردین امسال برگزار شد. مرضیه در این کنسرت بزرگ ۱۵ ترانه به خاطر ۱۵ سال سکوتش اجرا نمود که مورد استقبال بی‌سابقه شرکت‌کنندگان قرار گرفت. روز جمعه یازدهم فروردین مرضیه در فیلیس هاله شهر دوسلدورف آلمان برای ۶ هزار نفر آواز خواند. روز ۲۰ فروردین خانم مرضیه در بروالدهانل استکهلم با حضور دو هزار تن مشتاقان صدایش، برنامه بی‌نظیر خود را اجرا کرد. این برنامه‌های با شکوه که با استقبال بی‌نظیر ایرانیان خارج از کشور مواجه شد، انعکاس وسیعی در رسانه‌های گروهی کشورهای مختلف داشت. صدها خبر، گزارش، مقاله، مصاحبه در باره مرضیه قبل و بعد از این برنامه‌ها در مطبوعات اروپا، آسیا و آمریکا چاپ شد. رادیوهای مختلف به انعکاس کنسرت‌های مرضیه بیدارت ورزیده و تلویزیون‌های مختلف گزارشات متعددی در مورد برنامه‌های بهاری مرضیه برای بینندگان خود پخش نمودند. خانم مرضیه در پایان کنسرت‌هایش پشتیبانی کامل خود را از مقاومت ایران اعلام نمود و تاکید کرد که همچنان برای تمام مردم ایران و به ویژه برای زنان دربند کشورمان آواز خواهد خواند.



در برابر تندرمی ایستند  
خانه را روشن می‌کنند  
و می‌میرند

### شهادت فدایی اردیبهشت ماه

رفقای فدایی:

شیرین فضیلت کلام - هادی فرجاد پزشکی - عبدالله پنجه شاهی - علی اکبر (فریدون) جعفری - مرضیه احمدی اسکویی - هیبت‌الله بهرامی - کاظم سمادی - خلیل سلمانی‌نژاد - محمود نمازی - لادن آل‌آقا - سهرنوش حاتمی - محمدرضا و احمدرضا قنبرپور - فرزاد دادگر - عزت غروی - ارژنگ و ناصر شایگان شام‌اسبی - فرهاد صدیقی پاشاکی - قربانعلی رزگاری - جهانگیر باقرپور - رضانمعی - بهروز ارمغانی - اسماعیل عابدی - زهره مدیرشانه‌چی - حسین فاطمی - میترا بلبل صفت - علیرضا باصری - نسرین پنجه‌شاهی - حبیب‌الله مونسلی - منصور فرشی‌دی - محمدرضا آبادی - مصطفی حسن پوراصیل - فریده غروی و مقصود بیرام‌زاده از سال ۵۰ تاکنون، بدست رژیم‌های شاه و خمینی بشهادت رسیدند.

### برخی از رویدادهای تاریخی اردیبهشت ماه

- ۱۲۹۸/۲/۲۹ - تولد دکتر محمد مصدق رهبر فقید جنبش دمکراتیک مردم ایران برای ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور
- ۱۲۷۰/۲/۲۵ - لغو امتیاز تنباکو به دنبال اعتراضات مردمی و تحریم استفاده از تنباکو توسط آیت‌الله میرزا حسن شیرازی
- ۱۲۹۶/۲/۲۳ - تشکیل حزب عدالت ایران
- ۱۲۹۹/۲/۱۱ - انجام نخستین نمایش کارگری در ایران به مناسبت اول ماه مه (در شهر تهران) به ابتکار شورای مرکزی اتحادیه کارگران که از ۱۵ اتحادیه تشکیل می‌شد.
- ۱۳۰۸/۲/۱۴ - حزب کمونیست ایران و تظاهرات ۲۰ هزار نفری مردم در حمایت از اعتصاب نفتگران
- ۱۳۱۰/۲/۱۰ - اعتصاب کارگران کارخانه نساجی وطن در تهران
- ۱۳۱۶/۲/۸ - بازداشت گروه ۵۳ نفر توسط رژیم ضدسردمی رضاخان
- ۱۳۱۹/۲/۴ - نخستین ایستگاه رادیویی ایران در ساعت ۶ بعد از ظهر این روز رسماً آغاز به کار کرد.
- ۱۳۲۳/۲/۱۱ - تشکیل شورای متحد مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران
- ۱۳۲۵/۲/۲۰ - اعتصاب ۱۰ هزار نفری نفتگران آغاچاری
- ۱۳۳۰/۲/۲ - اعتصاب کارگران نفت جنوب و اعلام حکومت نظامی در منطقه جنوب از طرف حکومت شاه
- ۱۳۳۰/۲/۹ - تصویب قانون «خلع ید» از شرکت نفت انگلیس در مجلس و تشکیل دولت مترقی دکتر مصدق
- ۱۳۳۲/۲/۶ - شهادت افشارطوس رئیس شهربانی حکومت ملی دکتر مصدق بدست ایادی ارتجاع دربار پهلوی
- ۱۳۳۲/۲/۱۸ - شهادت انقلابی دلیر و ارطمان سلاخیان (نازلی) در زیر شکنجه‌های دژخیمان رژیم مزدور محمدرضا شاه
- ۱۳۳۳/۲/۲۲ - کشتار جمعی زندانیان سیاسی زندان رشت بوسیله مزدوران رژیم محمدرضا شاه و به شهادت رساندن محمدتقی اقدام‌دوست، علی بلندی، هرمز نیک‌راه، سیدعلی محمدپور، محمدتقی محبوب‌کار
- ۱۳۳۷/۲/۲۱ - شهادت انقلابی دلیر و فرزند قهرمان مردم ایران، خسرو روزه

## جشن اول ماه مه، روز جهانی کارگران

یکشنبه ۳۰ آوریل - ساعت ۳۰ و ۱۷ دقیقه

مکان - ۲۰۱ USC TAPER HALL

آمریکا - لوس آنجلس

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران - کمیته آمریکا و کانادا

### پناهجویان ایرانی در ترکیه

رادیو اسرائیل در برنامه روز ۱۲/فروردین/۷۴ گفت: «پناهجویان ایرانی در ترکیه امروز اعلام کردند که دولت آنکارا در چارچوب همکاری‌های امنیتی خود با حکومت اسلامی قصد دارد شمار دیگری از پناهجویان ایرانی را به حکومت اسلامی تحویل دهد. طی درخواستی که سازمانها و تشکلهای ایرانی در ترکیه از جمله اتحاد چپ کارگری از کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، سازمان عضو بین‌الملل، امنستی انترنشنال و کمیسیون حقوق بشر به عمل آوردند نوشته شده، دولت ترکیه در روزهای اخیر بار دیگر به توصیف این سازمانها به یک حمله سراسری علیه پناهجویان ایرانی در آن کشور دست زده است. بنابر این گزارش ۵۳ نفر از پناهجویان در معرض خطر اخراج به ایران قرار دارند که اخراج ۶ نفر از آنها حتمی اعلام شده است. اسامی این ۶ نفر از این قرار اعلام شد: حمید کاردان، محمد کاردان، امیر قدری، خدیجه تیغ‌نور، محمد هادی خرم‌دل و جعفر دمیدیان. سازمان مذکور می‌گوید این شش نفر پنجشنبه دو روز پیش توسط پلیس ترکیه به مقصد نامعلوم انتقال داده شدند.»

### شکست تهاجم تروریستی رژیم خمینی علیه دفتر مجاهدین در بغداد

در ساعت ۶ بامداد امروز، سه شنبه ۱۸ آوریل، مزدوران رژیم خمینی به یک حمله تروریستی علیه دفتر مجاهدین در بغداد مبادرت کردند. مهاجمین از فاصله ۲۰۰ متری دو موشک آر-پی-جی ۱۸ به جانب یک انبار منظم به این دفتر شلیک کردند. یک موشک به روی زمین فرود آمد و موشک دیگر به دیوار اصابت نمود و خسارتی به بار نیاورد. تروریستهای مزدور حکومت آخوندی قبل از این که فرصت شلیک بعدی را پیدا کنند در اثر آتش گارد حفاظتی مجاهدین پا به فرار گذاشتند. از ابتدای سال ۹۳ این سی‌و‌دومین اقدام تروریستی رژیم خمینی علیه مجاهدین در خاک عراق است. سازمان مجاهدین خلق ایران دیپلمات - تروریستهای صادراتی رژیم خمینی در بغداد را مسئولان مستقیم این اقدام تروریستی می‌شناسد و با تاکید مجدد بر حق مشروع دفاع از خود در برابر توطئه‌ها و تهاجمات تروریستی، خواهان پیگرد قانونی و دستگیری و کیفر تروریستها و تعطیل لانه جاسوسی و ترور حکومت آخوندی در بغداد است. سردمداران حکومت آخوندی در برابر امواج خروشان اعتراضات و تظاهرات مردمی که ناقوس مرگ رژیم آنها را در هفته‌ها و روزهای اخیر در تهران به صدا درآورده است، چنین می‌پندارند که با این قبیل تشیقات تروریستی علیه مجاهدین گرهی از کارشان گشوده خواهد شد. تلافی جویی عجزآلود و بی‌پوده‌ای که تنها مبین درانندگی آخوندهای پا به گور است و بی‌گمان قیمت سنگینی برای آن خواهند پرداخت.

دفتر مجاهدین خلق ایران - بغداد

۲۹ فروردین/۱۳۷۴